

ضرب المثلها

کلمات قصار

وگفتارها

برای دوستداران عنعنات و رسومات ملی وطن عزیز

تهیه و تعارف : از طرف میرپور

ضرب المثلها

كلمات قصار

وگفتارها

برای دوستداران عنعنات و رسومات ملی وطن عزیز

تهیه و تعارف : از طرف میرپور

همکار و تدارك تهیهء مواد تحریر:

دکتورس صابره نصیر دکتور شفاخانه

St. Elisabeth Krankenhaus.

مصحح و کمکی در طبع و نشر: محمد عارف بهیار

مشوق : دکتور خلیل قدیری

مشخصات کتاب:

نام کتاب: ضرب المثل ها و کلمات قصار

گردآورنده: میر عبدالقدوس میرپور

چاپ: دانش کتابخانه دهکی نعلبندی پشاور

قیمت:

تاریخ چاپ: حمل ۱۳۷۴ هـ ش



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

بعد از حمد و سپاس و ثناء بی پایان به ذات پاک خداوند ج که همه جهان و زمان و کائنات و نیک و بد را آفریده و دعا و درود بروحانیت حضرت پیغمبر که تمام دنیا و لوح و قلم و موجودات به طفیل محبوبیت شان به وجود آمده اینک میروم به اصل موضوع که مفکوره تهیه و ترتیب ضرب المثل ها است .

چون در افغانستان و داخل وطن عزیز و محبوب به صفت آمر و مؤسس بانکهای زراعتی در شمال، جنوب، شرق و غرب وطن درقریه و دهات برای واری و وظیفه و خدمت به وطن و وطنداران همیشه درگشت و گزار بودم و هم در دوران معلمی در مکتب اصول تحریر و نجات و اطراف بامردم خود در شهر و دهات در تماس بودم این ضرب المثل ها و مقوله ها را در همه جا و از همه کس بصورت يك عنعنه ملی و رسم و رواج شنیده ام و مستعمل بود .

اینک بعد از سال های سال و از دست دادن هستی و زندگی ، وظیفه و وطن ، تباهی و دریدری به ممالك هند ، پاکستان ، فرانسه ، دنگمارك ، امریکا ، لندن ، اسپانیا ، سوئیس ، هالیند ، ایتالیا ، غیره و غیره بالاخره در گوشه انزوا و تنهایی دريك اطاق در آلمان بدون کار ، شغل و مضمون منجمله افکار واهی که دامن گیر تمام

مسافران است به فکر همین عنجنه و رسوم فراموش شده افتادم .
 که: ضرب المثل چه واز کجا و تحت کدام اصول و قانون ادبی به وجود
 آمده یا ساخته شده ؟ اگرچه میگویند جوینده یابنده . ولی
 ضعف پیری و ناتوانی من آنقدر بود که قدرت اکمال این سوال را
 نداشت و نتوانستم بیابم که مؤخذ و نویسنده این ضرب المثل ها
 کیست و تحت کدام اصول و قانون ساخته می شود ، یا شده باشد .
 لاجرم چنین نتیجه گیری نمودم که ضرب المثل ها يك عنجنه
 و رسوم ملی است که از نسلی به نسلی و زبان بزبان باقی مانده
 و از گذشته هایك بدیگر انتقال یافته .

ضرب المثل اسكلت زبان است که موضوعات رابه پایاستاده
 میکند و بصورت تائید یا نفی کلام ، و یا برای به شور آوردن
 احساسات متقابل ، و گاهی هم برای پرداز دادن موضوع و یا برای
 نشانیدن داعیه سخن برکرسی استعمال می شود . از طرف دیگر
 ضرب المثل روح يك زبان است که بدون دانستن تسلط بر آن هرگز
 نمیتوان مدعی دانستن زبان خود شد . و ضرب المثل ها نه تنها
 در افغانستان بلکه در تمام دنیا مروج است . چنانچه فعلا در جمع
 آوری آن ضرب المثل های آلمانی هستم که بعضا با ضرب المثل
 های افغانی مطابقت دارد که البته در صورت حیات تهیه نمایم .
 ناگفته نماند که علم دریا است و ظرفیت كوچك من جمع آوری آن
 همه ضرب المثل ها را نداشت و یحد توان زره ازین دریا را جمع

آوری و در حدود دوهزار آنرا که با کلمات قصار و گفتارها به دو هزار رینجصد خواهد رسید تقدیم دوست داران عنعنات ملی وطن نمایم .

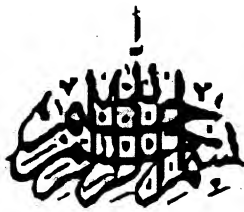
ضمناً خاطر نشان باید شد که : چون مقصد ازین نشریه نگه کردن عنعنات و گفتارهای سچ ملی است بعضاً بصورت عامیانه و زبان ملی و مروج درین مردم جنساً تحریر شده که بر عدم نگه داری عفت قلم محسوب نشود و هم بعضاً جملات درعین زمان که ضرب المثل است گفتار قصار هم شده میتواند یا اینکه سهواً از یک جنبه به جنبه دیگر رفته که البته دوست داران علم و ادب و فرهنگ معذرتم را خواهند پذیرفت .

در خاتمه از دکتورس صابره نصیر دوکتورس شفاخانه - Alisalet در بن که در تهیه و تدارک مواد تحریر و هم ضرب المثلها کمک به سزائی نموده اند تشکر میکنم .

میر عبدالقدوس میرپور .

تاریخ نشریه اخیر سال ۱۹۹۴ م

مطابق ۱۳۷۳ هـ ش



الف

آب از روی کاسه خورده می شود.
آب اگر صد پاره گردد باز باهم آشنا است .
آب آمد و تیمم برخواست.
آب آورد اما کوزه را شکستاند.
آبا و قبا انسان را فیلسوف نمی سازد .
آب بیار و حوض پر کو.
آب تا گلو بچه زیر پای.
آبته نگاه کو که زود بی آب نشوی.
آب در جاغورش گرم نامد .
آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم یار در خانه و ما گرد جهان
می گردیم.
آب را خت کرده ماهی می گیرد.
آب را نادیده و هوزه را از پا کشیده .
آبروی مرده وزنده ماست.
آب زور سر بالا میرود.

- آب که از سر پرید چه يك نیزه چه صد نیزه .
- آب که هم دیر بماند گنده میشود .
- آب گنده هر قدر باشد حمامی را به کار است .
- ابله باشد که خود را گم کند - کتی خدائی خانه مردم کند .
- ابله در خرابه یافته گنج .
- آب ناخواسته مراد است .
- آب هر کس به دست خودش است .
- آبیکه در جوی رفت پس نمی گردد .
- آتش زیر خاکستر است .
- آتش که یکبار در بیشه افتاد نه تر می ماند و نه خشك .
- آتشی را که در داده حالا گل کرده نمی تواند .
- اجاغش کور است (یعنی خانه اش اولاد نمی شود) .
- اجل دور سرش میگردد .
- اجل که آمد جوان و پیر ندارد .
- اجل گرفته بمیرد نه بیمار سخت .
- احتیاج ما در ایجاد است .
- احتیاط در همه امور شرط است .
- احمد زمچ ولی گوش کن و دم نزن .
- آخر تخم دزدی مرغ دزدی است
- آخر هستی نیستی است .

آدم بکش و پهلوی من بنشین .

آدم بیکار یا غر شود بیمار .

آدم غریب و گوز برنجی .

آدم گرسنه را هیچ خواب نمی برد .

آدمی را آدمیت لازم است .

آدمی شیر خام خورده .

آدمی مرغ بی بال .

ارزان بی علت نسبت و قیمت بی حکمت .

از آتش کرده چمچه داغ .

ازان کس بترس که نترسد از خدا .

ازان پدر ازین بچه .

از اولاد نا اهل کرده نبودن آن بهتر .

از آهن گو مانده .

از بیم بلا کرده در بین بلا بهتر .

ازیننی بالا همرایش گپ زده نمی شود .

از بیوه و کیر گدائی کردن .

از پشک گوشت خواستن .

از پشه فیل جور میکند .

از پلیته های کلاش معلوم است .

از پیران گفتن از جوانان کردن .

از تفنگ خالی دو نفر می ترسد.
 از تندور کلان موري
 از تشکر کم کن و درمبلغ بیفزای
 از توحركت از خدا برکت.
 از زیر چكك بر خواست وزیر ناوه نشست.
 از جوانان کوشش و از بزرگان بخشش.
 از جواني تا پیری و از پیری تا کي.
 از چقمقش هیچ آتش نمی پرد.
 از حسن دزدیده وبه حسین بخشیده.
 از حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.
 از حمام وبی عرق بر آمدن.
 از خانه سرکار که تیل بچکد دامنیت را بگیر.
 از خانه هندو قرآن برآمد.
 از خدا که پت نباشد از بنده اش چه پت.
 از خجالت بالا دیده نمی تواند.
 از خر چه میرسد ؟ لگد.
 از خرس وموی کنند.
 از خسر کلان دامات.
 از خود کش وبیگانه پرست.
 از خود گله کن و از من نه .

از خورد ها لخشیدن و از کلان ها بخشیدن.

از خوشي در پيراهن جاي نمی شود.

از خيرات کرم کدو هم آب خورد.

از دائی چه کون پنائی.

از دردش کرده پندیده گی اش زیاد.

از دل برود هر آنچه از دیده رود.

از دهنش هنوز بوی شیر می آید.

از دیوانه نه چیزی بخور و نه چیزی بده.

از ریشش کند و در بروتش پیوند کرد.

از ریزه بلا خیزه.

از ریگ روغن می کشد.

از زیان بدل کردن کوچه بدل کردن بهتر.

از زور ما رستم شد آخر بما دشمن شد.

از زیر پلو ملی برآمد.

از زیر ریشش خر سوار تیر شد.

از سر خر جهل خود آخر فر آمد.

از سر ناچی چه می رود ؟ پف.

از روی دوست سگش نیکو است.

از غوزك دار سبز میشود.

ارزن را سرمه کرده و گردش را کلچه.

ارزن به چکش نمی رود اما تر بوز به لول.

از سنگ صدا بر آمد واز او نه .

از سفله چه گله.

از سختی به عزرائیل هم جان نمی دهد.

از سودای نقد بوی مشک می آید.

از شمشیر تیز تر واز پنبه نرم تر.

از طالع بد سر دریا اگر هم برود خشک می شود.

از غمش هر شب پای لچ خواب می شود.

از سر تا پای غرق است.

از قهر افغان ورحم از بك توبه.

از کي برید و با کي پیوند کرد.

از گاه کوه جور میکند.

از کم کم میرود از زیاد زیاد.

از کشته پشته ساخت.

از کون شیطان پریده.

از کیسه خلیفه می بخشد.

از کیسه خالی چه مینالی.

از کله پوده چه خیر.

از کونش کلاه جور کرده.

از گپ گپ میخیزد.

از گپ جزئی زخم شادی جور میکند.
 از گوی خود دال نخود میچیند.
 از گیر دزد خلاص شد و در گیر فال بین افتاد.
 از ما گفتن و از شما شنیدن.
 از مرد گرد می ماند و از نامرد درد.
 از مزدش کرده شا گردانگی اش زیاد.
 از نو کیسه قرض کن و در طاق بلند بگزار.
 از هیچ چه ساخته میشود ؟ هیچ.
 از يك خانه يك دیوانه .
 از يك دست صدا نمی آید.
 از يك گل بهار نمی شود.
 از يك گوشش در آمد از دیگر گوشش بر آمد.
 آسان گفت ولی به مشکل انجام داد.
 استین نو پلو خوب.
 اسپ بی جو زین به گرو.
 اسپ را از کون قیزه نمی کنند.
 اسپ سوار کار خود را می شناسد.
 اسپ خوب در طویله و دختر خوب در خانه.
 اسپ را که در پیری سوغان گیری باید که در صحرای محشر
 بدوانی.

استقامت راه غمای مقصد است.
 آسمان بینک آخر در چا می افتد.
 آسمان دور وزمین سخت.
 آسمان قسمیکه غرش میکند نمی بارد.
 آسیاسنگ را سرش چپه دور داد.
 آسیای بابیه اگر هم است به نوبت است.
 آسوده سر بیمار قلخک سر شد یار.
 آتش تا بام کاجی تا کام.
 اشتها زیر دندان است.
 آتش مردها دیر پخته میشود.
 اشک تمساح می بارد.
 آشنا رحمی نکرد اما دل بیگانه سوخت.
 آفتاب به دو انگشت پت نمی شود.
 آفتابه خرچ لیم شد.
 افتادی ؟ آن . افکار شدی ؟ نه .
 افغان را سلام دادی چار تنگه تاوان دادی.
 اگر بینی که نا بینا وچا است اگر خاموش بنشیننی گناه است.
 اگر پول داری رفیق هم داری.
 اگر چشم شب پره در روز نمی بیند گناه افتاب نیست.

اگر داري بجوش و اگر نداری خاموش .
 اگر دل بسوزد از چشم کور هم آب می آید .
 اگر در خانه کس است يك حرف بس است .
 اگر راه پاك است از مدعي چه باك است .
 اگر زن بد در خانه است به شیطان ضرورت نیست .
 اگر سگ را میزنی باید چوب را بگیری .
 اگر همه شب ها شب قدر بودي شب قدر بي قدر بودي .
 اگر زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز .
 اگر صحت مندي مي خواهي تلخي دارو را تحمل كن .
 اگر خفتي به ازان كه در پوستين خلق افتي .
 اگر نيك باشي ويدت خوانند بهتر از آنكه بد باشي و نيكت
 خوانند .
 اگر مغز ميخواهي چار مغز را بشكنان .
 اگر نان داري نام داري .
 اگر نظاره گل ميتوان كرد وطن در چشم بلبل مي توان كرد .
 اگر نان از صاحب خانه است شكم از تو است .
 اگر ميل دختر داري دل مادر را بدست آر .
 اگر يار اهل است كار سهل است .
 اگر كلش طلا شود باز هم خايابيش جست است .
 الله بلا در گردن ملا .

الف در جگرش نیست.
 امانت را خاک خیانت نکرده.
 امباق ها روی در روی زن ایور ها موی در موی.
 آمده را ردی نیست.
 امروز که توانی نکنی فردا که بدانی نتوانی.
 امروز نقد فردا قرض.
 امور مملکت خویش خسروان دانند.
 آنان که غنی ترند احتیاج ترند.
 آنجا که دو کدباتو باشد خاک تا زانو باشد.
 آنچه از دوست میرسد نیکو است.
 آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران روا مدار.
 آنچه دانا کند - کند نادان لیک بعد از ادای رسوائی.
 آنچه در دل است در زبان آید.
 آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.
 اندازه نگه دار که اندازه نیکو است هم آسایش دشمن است هم
 آسایش دوست.
 اندر اگر مسکه شود راه گلون بسته شود.
 اندیشه کردن که چه بگویم بهتر است از پشیمانی که چرا
 گفتم.
 آنجا که شتر بدانگ باشد خر قیمت واقعی ندارد.

آنها که حساب پاک است از محاسبه چه باك است.
 آنها که سخاوت است به شجاعت احتیاج نیست.
 آنها که عقل کم است سالها سرش ماتم است.
 انسان از انسان پند میگیرد - خربوزه خربوزه را دیده رنگ
 میگیرد.

انسان از سنگ سخت تر است و از گل نازک تر .
 انسان از هرچه منع شود حریص تر میگردد.
 انسان همیشه باید دور خود را فکر کند.
 انسان به امید زنده است.
 انسان بی اشتباه نیست.
 انسان را صد بار لب جوی برده و تشنه پس می آورد.
 انسان را يك گپ است.
 انسان اگر تف را بالا اندازد بروی خودش می آید.
 انسان سنگ محك همه چیز است.
 انسان میکند آنچه میتواند خداوند میکند آنچه می خواهد.
 انسانکه همیشه خود را ملامت کند از ملامت خلق مطمئن است.
 انسان همیشه سر در گریبان خود کند.
 آنقدر دانستم که هیچ ندانستم.
 آنقدر گاو موری را دیده ام که گوساله موری پیشش هیچ است.
 آنکه دینار بدست ندارد در دنیا هیچ کس ندارد.

آنکه عیب دیگران پیش تو آورد شمرد بیگمان عیب تو پیش
دگران خواهد برد.

اولاد از دور خوش است .

اولاد کلان کردن يك شهر را آباد کردن است .

اول اندیشه کردن بعد سخن زدن .

اول بگو با کیستی تا من بگو یم تو کیستی .

اول خانه را پر ارزن کن بعد فکر زن کن .

اولاد اگر چه عزیز است اما تربیت اش عزیز تر .

اول طعام دوم کلام .

اولاد آب آسیا است .

اول زحمت آخر راحت .

اول از همه انسان باید متوجه اشتباه خود باشد .

آه در جگرش نیست .

آه مظلوم به سوهان می ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند .

آهسته بود ولی دانسته باید بود .

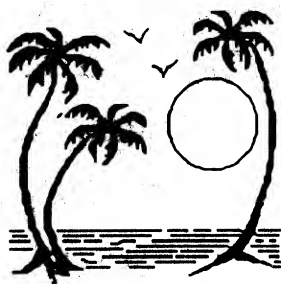
آهسته برو همیشه برو .

آهن زنگ زده را نمی شود صیقل کرد .

آهن سرد را میکوبید .

آینه خود را گم کرده .

آئینه صاف خوب را خوب وید را بد نشان میدهد.
 آئینه صفت خاک خود آب نگهدار.
 آینه قلب خریدار ندارد.
 ای بسی آرزو که خاک شده.
 ایز کند توبه و کونش ندهد یاری.
 ایزک چیست که شمشیرش باشد.
 ای که دستت میرسد کاری بکن.
 ای که گفتی بد مکن خود بد مکن.
 ای کشته کی را کشتی که کشته شدی آخر.
 این دغل دوستان که میبینی مگس‌اند گرد شیرینی.
 این راه که تو میروی به ترکستان است.
 این دو شاخ گاوگر خر داشتی تخم انسان در جهان گذاشتی.
 این شکم بی هنر هیچ پیچ صبر ندارد که بسازد به هیچ.
 این طور رفت مثلیکه گوز از کون خر برود



ب

با از پا افتادگان ترحم کن تا خدا با تو ترحم کند .
 با بدان کم نشین که همت بد گر چه پا کی ترا پلید کند آفتاب به
 این بزرگی راه زره ابر نا پدید کند .
 با بدان کم نشین که در مانی خو پذیر است طبع انسانی .
 با توکل زانو اشتر ببندد .
 با جه که با جه را دید سگ کله پاچه را دید .
 با خدا بازی مکن با مصطفی هوشیار باش .
 با خدا باش هر چه خواهی کن .
 با خدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده گانرا خدا داده است .
 باد را نمی شود که بدست گرفت .
 با خدا سمرقندی واری است .
 بادرنگ مزاج است .
 بادزد دهن جوال را گرفته .
 باد شود باران شود خدا مراد خوشه چین را دهد .
 باد شود باران شود گجا را خواهد گزنت
 با دوستان مروت با دشمنان مدارا .
 بانجان بد را هیچ بلا نمی زند .
 با رفیقان باش نه با رقیبان .

بار کج به منزل نمی رسد.
 بار منت خود بردن بکمی بیازمنت خلق .
 با زرش خرید و یاسنگش کشت .
 باز سرش کدام ماتم باریده .
 باز کدام ریگ زیر دنداننش آمد .
 باز کدام گل را به آب داده .
 باز همان خرك است و همان درك .
 باز همان کفن کش قدیم .
 با سلی صورت خود را سرخ میکند .
 با شاه شعله نمی خورد و با سگ استخوان .
 با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است .
 با عجله کمی هم تأمل لازم است .
 باغ سرخ و سبز را نشان می دهد .
 با کم از تر کان تیر انداز نیست طعنه تیراورانم می کشد .
 با کهنه خود بساز که نو مردم گران است .
 باغ بالا و آسیا پایانش کدام است .
 با لای چتلی باید خاک انداخت .
 بالایی هر دست دستی است .
 با مالکیت چه کردی که با ملک او کنی .
 با ماه نشینی ماه شوی با دیگ بشینی سیاه شوی .

با مایه خمیر بی مایه قتیر.

با ملك بساز ده را بتاز.

بانجان چین دور بشقاب است.

با همه بازی با ریش بابیه هم بازی.

با همه پنج با صاحب پنج هم پنج.

بین ده کجا و درختها کجا.

بین تفاوت راه است از کجا تا بکجا.

بترس از کسی که نترسد از خدا.

بته بد را هیچ بلا نمی رسد.

بته (بده) بدست بدو به پای.

بجل ملت داری همیشه در يك پهلوی می نشیند.

بچه که از پدر خیر نبیند دعا میکند بمیرد تا میراث برد.

بچه در سفر نامش مظفر.

بخت اگر یاری کند دندان زسنگدان بگذرد.

بخت اگر بر گشت هم دندان زحلوا بشکند.

بخند تا دنیا با تو بخندد.

بخت بد داشتم و طالع واژگون.

بخشش به خروار حساب به مثقال.

بدانی تا در نمایی.

بد کسی را مگو تا بد نشنوی.

بد مکن تا بد نبینی.

برابر دوغش پاغنده زد (بزن).

بر آتش هنوز مهر نشده.

برادرش را ببین و خواهرش را بگیر.

برادر با برادر حسابش برابر.

برادر میوه روی زمین است.

برای خودش آتش بریده نمی تواند برای مردم سیمیان می برد.

برای گرگ بهانه برای خوردن بزغاله بسیار است.

برای نهادن چه سنگ چه زر.

برای یکی نوش برای یکی نیش

بر رسولان بلاغ باشد و بس.

برعلاوه همه کثافت بشری خيله کس باد لقوه هم دارد.

برف بام خود را سر بام همسایه می اندازد.

بر کله و بر خیال.

برگ سبز است تحفه در ویش چه کند بینوا همین دارد.

بروت چریکش گم کرده است.

بز در غم جان کندن قصاب در غم چربو.

بزك بزك مُر که جو لغمان برسد.

بزك چینی و شاخ زری.

بزن در جانش که چپنکی است.

بساط جهان جای آرام نیست چرا کس وطن بر سر پل کند.

بسیار فهمیدگی هم دیوانه گی بار می آورد.

بسی آب نسیان و ابر بهار - بیارد بجائی که ناید بکار.

بشر هر چه بتواند میکند ولی خداوند هر چه خواهد.

بعد از خنده گریه هم است.

بعد از سهو انسان دقیق تر میشود.

بعد از ضرر انسان هوشیار میشود.

بعد هر شب روزی است.

بعد از گوز زدن چارزانو نشستن.

بعد از هر تاریک روشنی است.

بقال همیشه شاهین ترازو را می بیند.

بقه که تقلید مار کرد زد کون خود را افکار کرد.

بقه ویخمالک.

بکش تا زنده بمانی.

بگیرش که نگیرد.

بلای آرد سر کندو زد.

بلا بود و برکتش نه.

بلا را بروی بزن نه به پشت.

بلبلکش خوب سر خواندن آمده.

بلبل که پرید غمش به کیرم - صیاد که منم صد دیگر گیرم.

بنده آزاد و خواجه در زنجیر .
 بواسیرش در دهنش است .
 بوت دوز همیشه در پایش بوت کهنه است .
 بوسه به پیغام .
 بوی پیاز از دهن خوب روی بهتر از دسته گل زشت روی .
 به ازان ملای غریب کسی گوش نمی دهد .
 بهانه گوز نان جو است .
 به پیسه می توان شیطان را رقصاند .
 بهتر است به پای لغزیدن تا به زبان لغزیدن .
 بهتر است يك ساعت پیشتر از يك دقیقه ناوخت تر .
 بهترین ساز ها ساز آفتاوه ولگن است .
 بهترین اسلحه همان است که در دست آماده است .
 بهترین رفیق کتاب است .
 به حال همان کس ببايد گریست که دخلش بود نزده و خرچ بیست .
 به حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود .
 به خریکه غرض نداری ایشه مگو .
 به تنگ آمد به جنگ آمد .
 به تمنای گوشت مردن به نه تقاضای زشت قصابان .
 بهترین استاد تجربه است .

به خانه زنبور سنگ زده است.

به خرابات که داخل شدي از لك ومعينش نه ترس.

به دادش مگر خدا برسد.

به دست بده وبه پاي بدو.

به دست که کردنی به گردن بکش.

به دنبال قاطر وپيش پيش پاد شاه هيچ وقت نرويد.

به زبان آوردن آسان ولی به عمل آوردن مشکل.

به بردي گفتن نماديش.

به سر خاریدن نماديش.

به شیرین زباني ولطف خوشي تواني که فيلي به موني کشي.

بهشت آنجا است که آزاري نباشد کسی را با کسی کاري نباشد.

به ظاهر طلا وبه باطن مس است.

به فال ايلك مردم باور میکنند.

به کاري که غرض نداري چه غرض داري.

به کي داد که پاد شاه نشد از کي گرفت که گدا نشد.

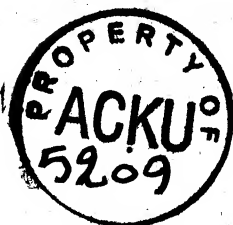
به کي داد واز کي گرفت.

به لق لق سگ در يا مردار نمي شود.

بهلول يك سوته ويك كشكول.

به ناداده بده که بشرمد.

به نشد وبتر شد.



به سخن ملا برو به عملش نه.
 به مشکل به دست آورد وبه مفتي داد.
 به هر چمن که رسيدي گلی بچين و برو.
 به هر سازي که پيش آمد رقصيد.
 به هر کاري که هستي با خدا باش.
 به هفتاد ودو ملت آشنا باش.
 به هفت که نشد به هفتاد هم نمي شود.
 به همراي کور واز رنگ قصه کردن.
 به يك سلي دو روي افگار شد.
 بي خريطه فير کرده .
 بيخ وریشه اش را از ته داب کشيد.
 بيد از باد نمي ترسد.
 بي عصا راه دهن معلوم باشد کور را .
 بي عيب خدا است.
 بيگاري به از بيگاري.
 بي مي مست بي شراب ديوانه.
 بيني خود را هم پاك کرده نمي تواند.
 بين دو آتش بند مانده.
 بين در سنگ آرد شد.
 بي وقت آزان داد.

بیکاری ریشه تمام بدبختی ها است.
 بین هم سالها سگ فقیر اند.

پ

پادشاهی که در بند آسایش خود باشد مردم از او راحت نمی بیند.
 پادشاهی که دفع دزد نتواند زود باشد که خانه خودش را دزد بزند.
 پاس پدر را که ندارد پاس ترا چه دارد.
 پایان شب سیه سفید است.
 پایت را برابر گلیم ات دراز کن.
 پای خود را در یک موزه کرده.
 پای در پایش نماند.
 پای در زنجیر پیش دوستان به که با دشمنان در گلستان.
 پایش مگر در خینه است.
 پای غریب لنگ نیست - ملک خدا تنگ نیست.
 پخته پرانکش کرد.
 پخته گو واری هر جای که ماند ماند.
 پدر خطا باش و مادر خطا نه .
 پدر زنده و مال میراث.
 پرده مردم را کن تا خدا پرده ات را بکند.
 پرده پوش همه کار ها خدا است.

پس پرده کدام نیم پرده است.
 پس ما نده شغال را شیر نمیخور.
 پس هر خنده گریه است.
 پس هر زحمت راحت است.
 پس هر شب روز است.
 پشت پایش را هنوز گاو لغت نکرده.
 پشت سر کدام فساد است.
 پشت نام پدر چه می گردی پدر.
 پدر خویش شو اگر مردی.
 پشك را عقب گوشت روان کرده.
 پشك را تحویل دار گوشت مقرر کرده..
 پشك در خانه از بی آزاری و گرك در صحرا از مردم آزاری
 پشك واری قابو میدهد.
 پشك که بدور باشد موش ها بازی میکند.
 پشك هفت دم واری است.
 پشك خو من ساختمان میو اش را خود بگو.
 پشقلش صد من تول دارد.
 پشم گوسفند را مردم قیچی میکنند نه اینکه میکنند.
 پنج انگشت برادر است و برابر نه.
 پنجه با شیر و مشت با شمشیر برابر نیاید.

پنج انگشت را یکجا در دهان کرده.
 پنبه چون کهنه شود کاغذ مصحف گردد.
 پند درست و به جا ارزش کلاه دارد.
 پنیر را دست موش داده که تقسیم کن.
 پوز خود را در خاک می مالد.
 پوستش را در چرم گری می شناسند (می شناسم)
 پوست پشک را در روی خود کش کرده.
 پوست شیر هیچ وقت ارزان نیست. (نمی شود)
 پوستین را باز چپه پوشیده .
 پول دار را کباب بی پول را دودکباب.
 پول تقلب هیچ ارزش ندارد.
 پیاده شطرنج که به مقام رسید فرزین است.
 پیاز را هم پوست کرده نمی تواند.
 پیر وی بچه ادی.
 پیر شد و میر نشد.
 پیسه آب به آب پیسه شیر به شیر.
 پیر اگر خص است مارا بس است.
 پیزارش پوست سیر شد و عصایش مثل سوزن.
 پیسه را پیسه می آرد.
 پیش از انتخاب خانه به همسایه باید فکر کرد.

پیش از مرگ ستاره اش پریده .
 پیش از مرگ و گریبان پاره کردن .
 پیشت بشینم ریشت بکنم .
 پیشت بمیرم پشتت بترقم .
 پیش پیر چه میروی پیش سر گذشت برو .
 پیش پیش شاه و عقب یابو هیچ وقت نروید .
 پیش روی دوست و پشت سر دشمن
 پیش روی گوسفند و پشت سر گرگ .
 پیش بی در دان گریبان پاره کردن .
 پیش نیا که دیده ندارم دور نرو که گرگت نخوره .
 پیش گرگ رفته که بیا قرض پدرت را بگیر .
 پیمانہ چو پر شود چه بغداد چه بلخ .
 پیش کله خر یسین خواندن .
 پیش کوره آہنگری و پشت سر کیر خر .
 پیسہ چرک دنیا است .
 پیسہ پیسہ جمع کرد وہ گونی گونی باد .
 پهلوان زندہ خوش است .
 پر خوردن ماهی طپیدن کم خوردن آہو پریدن .
 پشت دولت مند را بین و روی غریب را نہ .

ت

تا بد نکنی بد نبینی.
 تا بخود نه رسی به خدا نمیرسی.
 تا تخم نپاشی حاصل نگیری.
 تا تریاک از عراق برسد مار گزیده هلاک است.
 تا توانی به نا توان کمک کن.
 تا جان به تن است جان بکن است.
 تا جان به تن است فکر زن است.
 تا ج طلا در سر را علاج نمی کند.
 تا چاه خشک نشود قدر آب را کس نمی داند.
 تا خدا یار است با سلطان پیچ.
 تا خود نروی آخر بجائی نرسی.
 تا دانه نپاشی حاصل نگیری.
 تا راه نروی به منزل نرسی.
 تا روز نروی شب به جای نرسی.
 تا رنج نبری به راحت نرسی.
 تا ریشه در آب است امید ثمری است.
 تا زیانه معلم به از ناز پدر.

تازی را وقت شکار گو میگیرد.
 تا ساغرت پر است بنوشان ونوش کن.
 تاس اگر خوش بنشیند همه کس نراد است.
 تا ضامن نگیرد رها دادنی نیست.
 تا طفل گریه نکند مادر شیر نمی دهد.
 تا قیامت خو برات نیامده.
 تا کار به زر آید جان را در خطر افگندن نشاید.
 تا کون بز نخاره نان چوپان را نمی خورد.
 تا که احمق در جهان باشد مفلس در نمی ماند.
 تا که نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.
 تا که مارا نبینی یادت نمی آیم.
 تا که کا کا است انگور در تاک ها است.
 تا که می چلد بچلان که نچلید کولو و ا ر سر شانه و سر از راه.
 تا گل نشگافد بهتر بوی نمی دهد.
 تا گوساله گامشود دل صاحب آب شود.
 تا مار راست نشود به سوراخ نمی رود.
 تب دارد و مرگ نه .
 تبرش باز دسته یافت.
 تبر را باید به درز زد.
 تجربه بهترین معلم است.

تخم دزد آخر مرغ دزد میشود.

تخم مرغش دو زرده دارد.

تخته که به تخته راست آمد حاجت نجات نیست.

تخته به تخته راست آمد درست گر پشت در ماند.

تخت به سلیمان نماند و گنج به قارون.

تدبیر کند بنده تقدیر کند خنده.

ترا لاف کشت مارا غریبی.

تره تیزك كشتم که قتنغ نانم شود قاتل جانم شد.

ترا تیشه دادم که هیزم بکن نگفتم که دیوار مردم بکن.

ترا زویش بسیار پانگ دارد.

ترازویش به زمین میزند.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم گاری بود بر گوسفندان.

ترس - برادر مرگ است.

ترك عادت موجب مرض است.

تره تخمی نره بور بو.

تره تخمی واری است.

تره را از بیا ره اش پیدا است.

تسبیح بدست زاهد چشمش به مال مردم.

تشله واری هر طرف می لولد.

تصمیم شرط اول موفقیت است.

تصویر نصف دیدار است.

تعلیم از اره گیر در کسب معاش - چیزی به سوی خود کش و
چیزی میپاش.

تعلیم مهم است اما تربیه مهم تر.
تف کرده و گره کرده.

تفرقه انداز و حکومت کن .

تفویض کار به نا آژ موده پشیمانی بار می آورد.
تقدیر کار خود را میکند.

تکبر از ازیل را خوار کرد - به زندان لعنت گرفتار کرد.
تقرین انسان را استاد می سازد.

تمام دنیا را اگر آب بگیرد مرغ آبی را تا بند پایش است.
تمام عمر روزه گرفت آخر به گو واز کرد.

تنبان را هم برای کون جنگ می اندازد.
تن بلای جان جان بلای تن.

تن به تقدیر هر چه بادا بادا .

تندور را که گرم دید هم کس نان خود را می زند.

تنها بودن بهتر که با رفیق بد بودن .

تنهایی به خدا می زیبد.

توانا بود هر که دانا بود.

تو به لب گفته میشود.

توان گري به هنر نه مال و منال .

توان گري به قناعت به از توان گري به بضاعت .

تواضع ز گردن فرازان نكو است - گدا گر تواضع كند خوي
اوست .

تواضع كم كن و در مبلغ بيفزاي .

توبه من و من به تو .

توبه از زدن كر و گرفتن كور .

تو كه حركت كني خدا بركت كند .

تو ده مانده كمائي .

توپاك باش برادر و مدار از كس باك .

تو نيكي كن ليكن در دجله انداز كه ايزد در بيا بانش دهد باز .

تومرفتي وزير ساتور قصاب نشستي .

تيرش آخر خطا رفت .

تيغ كوني ها هيچ برش ندارد .

تيركه از شصت پريد پس نمي آيد .

تيركه از كمان رفت رفت .

تيرش در خاك خورد

تيغ كشي تيغ كشدت به جان .

تيشه را بايد بريشه اش زد .

ث

ثالث بالخیر است .

ثروت مند را خداوند کمک کند فقیر میتواند گدائی هم کند .
ثروت مند خواهد شد مردیکه به موقع بخوابد و صبح وقت بر
خیزد .

ثمر از درخت بید نباید جست .
ثروت تنها خودش خوش بخت نمی سازد .
ثقه گو و سچه بگ

ج

جا دویش هنوز در جانت کار نکرده .
جارچی گری با قی داری ندارد .
جارچی مرغ ها واری است .
جاغرش بسیار کلان است .
جاغرش برابر جاغر گنجشک است .
جاغر این کار را کی دارد .
جال انداخت که ماهی بگیرد .
جال اندازی را از حد گذشتانده است .
جام لب ریز را فقط یک قطره کافی است که سرازیر شود .

جان از جان جدا است .

جان براي هر کس شیرین است.

جانث را خدا بگیرد تا من مالت را بگیریم.

جان جوري پادشاهي است.

جان جور خود را شاخك شانده است.

جان سگ را کشید اما چیزی دستش نیامد.

جان کندن لغماتي خوراك مغل.

جان نگاه کردن فرض است.

جاي ماند و جولا نه .

جاي نشین که باز کس بلندت نکند.

جائیکه دل میرود پای میرود.

جائیکه دود است آتش است.

جائیکه سوزن نمی رود جوالدوز را میزند.

جائیکه شتر به دنگي است خر قيمت واقعي ندارد.

جاي نمی خواهد که زیر پایش آب میرود.

جاي گل گل باش و جاي خار خار.

جبر را خدا نیافریده است.

جبرئیل اگر بر سر وقتش برسد.

جدائي تا نیفتد دوست قدر دوست کي داند.

جدائي درد آور است.

جزای عمل حق است.

جزای قروت آب گرم .

جزئی ترین بی پر وائی کلان ترین خساره بار می آورد .

جگر شیر نداری سفر عشق مکن .

جلش آخر از آب بر آمد .

جمال یوسف شد و دیدار یعقوب .

جل ماده واری سر ریز آمده .

چناق دلخواه می شکناند .

جنده باش وگندنه .

جنگ را به پیسه می خره .

جنگ شدیار سر شدیار .

جنگ گرگان آسایش گوسفندان .

جواب ابله باشد خموشی .

جو زر به از پنجا من زور .

جواب بی پیر لا مذهب میته .

جواز مردی کم کن وفارغ بال باش .

جور استاد به زمهر پدر .

جوره برخوردار .

جو دو خر را تقسیم کرده نمی تواند .

جو طالع زخر دار هنر به اگر طالع نباشد باز هنر به .

جو فروش گندم نما .
 جوك واری در جانش چسپیده .
 جو کشته وگندم درو میکند .
 جولا واري هر طرف تار دوانده است .
 جوینده یابنده .
 جواب ندادن هم يك جواب است .
 جهان دار مكافات است ودارد طبع آینه - بهر رنگي که گردي
 صورت خود را همان بيني .
 جهان دیده بسیار گوید دروغ .



چاره درد دندان کندن است .
 چاره ساز همه کار ها خداوند است .
 چاره ناتوان را کن که خداوند چاره ات را بکند .
 چاغي نیست غم باده است .
 چالاكي خود را دیده بود واز بچه هاي مردم را نه
 چاي نا خورده جنگ نمي شود .
 چاه کن را چا در پیش .
 چراغ گوشه نشینان مدام میسوزد .
 چراغي که در خانه میسوزد مسجد را صبر است .

چرا کاري کند عاقل که باز آید پشیماني.

چریوی سر شکبه است.

چرچرک بام دبام خموشك کارش تمام .

چرک چیزی است که صد پاره کند کلا را .

چس مفلس در ریش خام طمع.

چشم از چشم می شرمد.

چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور.

چشم آینه روح است.

چشم نیست فقط کلوخ است.

چشم قانون همیشه باز است.

چشم مور پای مار نان ملا کس ندید.

چشمیکه به دیگران دیده ندارد کور شود.

چلو صافش از آب بر آمد.

چلو صاف به غلبیل میگوید سوراخ هایت را پت کن.

چمه دان را خوب کلان دوخته .

چو استاده ای دست افتاده گیر .

چویش را ما خوردیم حلوائش را دیگران.

چوچه ماهی خطا نیائی.

چوب خدا صدا ندارد اگر زد دوا ندارد.

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن.

چو دست نتواني گزیدن ببوس.

چو عضوي به درد آورد روزگار - \ دیگر عضو ها را نماند
قرار.

چو فربه شود گرگ یوسف درد.

چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلماني .

چو گربه نوازي کبوتر برد.

چون باد مباحث که با هر خص آویزي.

چون توانستیم ندانستیم چون دانستیم نتوانستیم.

چون قضا آید طبیب ابله شود.

چو يك در بسته گردد صد در دیگر شود باز.

چه خوش گفته است فردوسي طوسي - که مرگ خبر بود سگ را
عروسي.

چیزی که انسان از جهان میبرد یا ثواب است یا عقاب.

چیزی که از دل بر خیزد به دل نشیند.

چیزی را که چشم می بیند دل قبول میکند.

چیزی که بابه اش است بچه اش است.

چیزی که بر خود نمی پسندی بر دیگران روا مدار.

چیزی بخور خود پسند چیزی بپوش خلق پسند.

چیزی که در کاسه است در کپ گیر می آید.

چیزی که دوشد سه هم می شود.

چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است .
 چیزی که در دل است در زبان است .
 چیزی که عوض دارد گله ندارد .
 چیزی که گذشت پس نمی آید .
 چیزی که بکاری همان بدروی .
 چیزی را که دو نفر دانند صد ها نفر میدانند .
 چیزی را که نبینند نمی خرند .
 چون بدی کردی عفو بخواه و چون توبه کردند ببخش .
 چه خوش باشد که بعد از روزگاری به امید رسد امید واری .

ح

حاجت تر شی ندارد نان شیخ ترشی رویش کفایت میکند .
 حاجی را مگر در مکه پیدا کنی .
 حاضر را لقمه غایب را تکبیر .
 حافظ منم و برادر من می خواند .
 حافظ وظیفه تو دعا گفتن و بس - در قیداً مباحث که نشیند یا
 شنید .

حالا جلش از آب بر آمد .

حالا که دوزخ استیم چه يك بته پایان چه صد بته .

حالی را بگذار و احوال را بپرس

حرام برکت ندارد.

حریص به جهان گشنه است وقانع به نان سیر.

حریص دایم در غم است هر قدر دارد پندارد کم است.

حریف حریف خود را خوب می شناسد.

حرف خوب شکم را سیر میکند.

حرف خوب یکدفعه زده می شود.

حرف راست را از طفل باید پرسید.

حساب پاک را از محاسبه چه باك.

حساب حساب است ولو که از بغداد برگشته باشد.

حسابش را نه مستوفي گرفته نمی تواند.

حساب از مکه برگشته.

حسن لیلا کرد مجنون را خراب - ورنه آن بیچاره را میل

گرفتاری نبود.

حسن غم کش غم همه را بکش.

حسن یوسف ید بیضاء دارد.

حقا که باعقوبت دوزخ برابر است - رفتن به پای مردی همسایه

در بهشت.

حق به حق دار میرسد.

حق بده وحق بگیر.

حق خدا و حق همسایه.

حق گفتن و جان دادن.

حق نمک را نشناخت.

حقیقت آخر جای خود را میگیرد.

حقیقت تلخ است.

حکیم جان خود باش.

حلوا گفتن و دهن شیرین کردن.

حلوا یت را بخورم دعا یت را نکنم.

حنظل خوردن از دست خوش خوی به از عسل خوردن از دست بد روی.

حوصله بمرور ایام همه کارها را درست میکند.

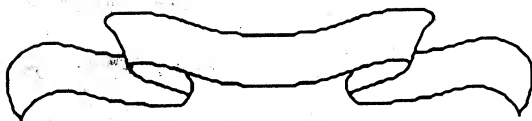
حوصله مرهم تمام درد ها است.

حوصله هم از خود اندازه دارد.

حیاء زن در چادر زن است.

حیله بر زور جهان دارد.

حیوان به پایش بسته است و انسان بقولش.





خارپشت به بچه خود میگوید بخمل بچیم.

خاشه در دمش بند نشد.

خاك در صحن بهشت كه ندارد آدم.

خاك سرش پرتو كه بویش بالا نشود.

خاكش را بر توبره كشید.

خاك اش كیمیا است.

خاك وطن از ملك سلیمان بهتر.

خاله را بشوهر رساند.

خیال پلو میزند.

خاموشی کمتر زیان آور است.

خانه ایزك بچه شده.

خازن دوزخ واری است.

خانه دار را يك خانه و بی خانه را صد خانه.

خانه زنبور را ه سنگ زده.

خانه ظلم آخر خراب است.

خانه گرگ بی استخوان نیست.

خرس را یاد کن ودانگ را بدست بگیر

خانه نه نه اش عروسی است.

خاین دایم خائف است.
 خایا اش را اگر پشك ببرد پشت گفته نمی تواند.
 خایه حلاج وار کشاله مانده.
 خبر آباده را به خرابه نگو و خبر خرابه را به آباده.
 خبر خوش ارزش طلا دارد.
 خبر های صحیح خبر های روی بازار است.
 خجالت میکشد مردی که بانامرد میگردد.
 خدا بیگیرد خودت را که من گیرم جایت را.
 خدا شری برانگیزد که خبر ما در آن باشد.
 خدا کشته را در قریانی حساب میکند.
 خدا که بدهد نمی گوید بچه کیستی.
 خدا نادیده را زور ندهد پای ترکیده را موزه.
 خدا که درد را داده دوایش را هم داده است.
 خدا میده پادشاه میده اما شیخ میر نمیدهد.
 خدمت خر کن و گوز بیاف.
 خداوند به کسی که گار داد عقلش را هم می دهد
 خرابی آسان است اما آباد کردن مشکل .
 خربوزه خربوزه را دیده رنگ نمیگیرد.
 خربو چاق را میخورد اما در خاک مالیده.
 خرچنگ واری کج و پیچ راه میبرد.

خرچنگ گرفته اش تا خر سیا هنگ نزند رها نمي دهد.
 خر چه داند قدر حلوا و نبات تو بره کاه داند وکنج رباط.
 خر را اگر طلا هم بار کني باز همان خر است.
 خر را سر باری میکشد و جوان را ماشاءالله
 خر فهم تا نشود نمي فهمد.
 خر کاري هم در ياي علم است .
 خر بار بر به از شیر مردم در.
 خر کسي را به خان زادگي چه تعلق .
 خرما نتوان خورد ازین خار که کشته است.
 خر وزمه داري.
 خرم خرم بار است خرم خبر ندارد.
 خر واري در گل بند مانده.
 خرواری یکبار که سر را پایان انداخت عقب را نمي نگردد.
 خر همان خر است اما پالانش نو شده است.
 خر سوار خر را گم کرده.
 خر عیسی گرش به مکه برند - چون بیاید هنوز خر باشد.
 خشت اول گر نهد معمار کج - تا ثریا میرود دیوار کج.
 خشو مار زیر لحاف.
 خطا بر بزرگان گرفتن خطا است.
 خط گلم رفت او نه رفت.

خط نصف دیدار است.

خلق خوش خلق را شکار کند.

خطای نادانان.

خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید.

خموشی موجب رضا است.

خفته را خفته بیدار نمی کند.

خمیرش هنوز خوب مایه نگرفته .

خواب است و خیال است محال است جنون.

خواجه خوش حال از پسر برنا پسر طعنه زنان از پدر فرتوت.

خواهی که دل بر کس ندهی دیده را ببند.

خواهی که نشوی رسوا هم رنگ جماعت باش.

خوب جویدن نصف هاضمه است.

خوب گاو شیری است اما یگان پس لغتی دارد.

خوبی را نباید به بدی تلافی کرد.

خوب رو محتاج زیور نیست.

خوب صرفه جویی کن تا خوب خرج کنی .

خود را در کوچه حسن چپ زده است.

خورده منکر.

خودش لات و پدرش برنس.

خود کش و بیگانه پرست.

خودش را در ده نمي مانند ، ميگويد خرم را در خانه ملك بسته
كنيد.

خودش سير و مادرش پياز و در كله اش چه قدر ناز.

خوده ديده بود ويچه هاي مردم را نه .

خود را در شاخ گاو برابر کرده.

خود كوزه خود كوزه گر و خود گل كوزه خود سر آن كوزه خريدار
بر آمد.

خود کرده را نه درد است و نه در مان.

خودش بيوه و نازش دخترانه.

خورد كلان كار.

خوش ظاهر بد باطن.

خوشي به خوشي سودا به رضاء.

خوي بد در طبيعت كه نشست نرود تا به وقت مرگ از دست.

خشويش دوستش دارد.

خوگ را اگر لباس طلا پوشانند باز سر چتلي لوت ميزند.

خياشنه نان زير كباب است.

خيرت چو نمي رسد ضرر هم نرسان.

خيز موش تا لب كهدان است.

خينه بعد از عيد است.

خودش در غار جاي نمي شود دبه ديگر هم در دمش.



داد خدا است و کچالو پیوندی.

دادن در ویش چه پس چه پیش.

داری بجوش نداری خاموش.

داری دارم است.

داری سر مایه که نداری سرما - گرمی طلبی هیچ نداری سرما.

داس را در کلوخ تیز میکند.

داسش حا لا دسته پیدا کرده است.

داشتم داشتم را چه میگویي دارم دارم را بگو.

داشته آید بکار گرچه بود زهر مار .

داغ شمشیر میرود اما داغ سخن بد نه .

دانسته به خرابات رفتن رواست ولی نادانسته به مناجات رفتن

خطا.

دانه تا پاش ندهی حاصل نگیری.

دانه دانه است غله در انبار .

دانه دانه جمع کرد اما به شاخی باد.

دانه را دیده بود اما دام را نه .

دانه گندم هم دائم سبز نمی ماند.

دائی که زیاد شد سر طفل کج می بر آید.

دایه مهربان تر از مادر.

دختر مال مردم.

دختر همسایه خلموك است.

در او دیگ که ما نه جوشیم گو بجوشد.

در آسمان ستاره ندارد و در زمین بوریا.

در آسمان بروی از لنگت میگیرم و در زمین بروی از گوشه‌هایت.

در آسیا رفتن و بی گرد بر آمدن.

در بام بلند بالا یش کرد وزینه را از زیر پایش بر داشت.

در بخت خود لغت زده.

در بسته بلا بسته.

در بهار که نکاری در تیر ماه حاصل نگیری.

در بیابان وریگ روان - شلغم پخته به ز نقره خام.

در بین خمیر موی می پالد.

در بین کورها يك چشمه پاد شاه است.

در پاچه اش پاچه خرك در آمد.

در پهلوی زن جوان تیر بهتر از مرد پیر.

در پوست بسته جایش کرده.

در تب بگیرش که در مرگ راضی شود.

در بیل خود ماست مایه کرده.

در بیا بان کوش کهنه نعمت است.

در بیشه گمان مبر که خالی است - شاید که پلنگ خفته باشد.
 در ترا میگویم دیوار تو بشنو.
 در جان جور خود شاخك شانده است.
 در جائيكه سوزن نرود جوال دوز را میزند.
 در جنگ حلوا بخش نشده.
 در جواني پس انداز کن تا در پيري در نماني.
 در جواني چه بودي که در پيري باشي.
 در جوئيکه آب رفته است باز میرود.
 در چشم تشنه سراب هم آب است.
 در چوكي بسيار بلند انسان آرام نمي نشینند.
 در خانه اگر کس است يك حرف بس است.
 در خانه مور شبنم طوفان است.
 درخت از میوه اش شناخته میشود.
 درخت میگوید اگر دسته از خودم نمي بود تبر مرا زده نمي توانست.
 درد از خدا و گله اش از همسایه.
 درد بد و دواي بد.
 درد دندان کندن است.
 درد کون را از شقيقه میکشد.
 درد همه چیز میرود درد شکم نه .

در راه رفته ویلا یافته .
 در روزي خود لغت زده است .
 در زندگي ات نکنم یاد در مرگت کنم فریاد .
 در دستر خوانش نان پیدا نمی شود در بامش چهار تا تندور .
 در شهر کور ها يك چشمه پاد شاه است .
 در شهر ني سواران باید سوار ني شد .
 در عفو لذتي است که در انتقام نیست .
 در قول دادن آهسته باش ولي در انجام آن سریع .
 در کسی را زن به مشیت تا درت را زنند به لغت .
 در کان نمك رفت و نمك شد .
 در کونش مرچه خانه کرده .
 در کون بیغیرت که در خت سبز شود میگوید در سایه اش می
 نشینم .
 در کاری که غرض نداری چه غرض داری .
 در کف دستش پیسه بماند در پشت دستش انبور .
 در لحاف بیمار خود را پیچانیده .
 در مرگ بیگرس که به تب راضی شود .
 در نظر گشنه شلغم پخته به ز مرغ بریان .
 در ننگ لنگوته بند مانده است .
 در نوك ناوه گیرش کرده است .

دروازه مردم را به لغت مزین .
 دروغ از پدر کس میراث نمانده .
 دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز .
 در هفت که نشد در هفتاد هم نخواهد شد .
 در یا را به چمچه خشک میکند .
 در یخ نوشت در آفتاب ماند .
 دري که پست بود قامت خمیده گذشت .
 دزد از سایه خود هم می ترسد .
 دزد حتي در کوه هم جاي نمی شود .
 دزد در سر خود پر دارد .
 دزد باش ولي با انصاف .
 دزد را ماند وبز را گرفت .
 دزد را میگوید دزدی کن وصاحب خانه را میگوید هوشیار باش .
 دزد نا بلد در کادان می در آید .
 دزد موقع دزدی را خوب میداند .
 دزد وپاسبانی .
 دزد هم خدا میگوید وکار وانی هم خدا .
 دزدی نکو از پاد شاه نترس .
 دست بالایی دست است .
 دست بی هنر در آستین بهتر .

دست دست را می شناسد.
 دستر خوان پدر را بیچاره ندیده .
 دست شکسته امیل گردن.
 دست شیطان را از پشت سر بسته است .
 دستش به آلودگی رسد میگوید آلودگی ترش است.
 دستش در خمیر است.
 دست طمع در آستین بهتر .
 دست طمع که پیش کسان می کنی در از پل بسته ای که بگذاری
 از آبروی خویش.
 دشمن اگر چه ضعیف باشد باید بزرگ اش دانست.
 دشمن دانا بلندت میکند بر زمینت میزند نادان دوست.
 دشمن دانا به از دوست نادان.
 دشمن داری نه اودر زاده داری آن.
 دشمن که از همه حیلها مانند سلسله دوستی را بجنباند.
 دشنام از قلب است به هر کس که دهی باز دهد.
 دل از دل دور است.
 دل بدست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر
 است.
 دل دروگر که بکار نشود داس خود را در کلوخ تیز میکند.
 دل زهر گفتن بمیرد در بدن - گر چه گفتارش بود در عدن.

دل که بسوزد از چشم کور هم آب می آید .
 دلی را غم است نه شهری را .
 دلش مانند دل گنجشک نازک است .
 دلش مانند سرکه می جوشد .
 دم خر همیشه یک بلست است .
 دم مار را در دست گرفته .
 دم خر را کی در دست گرفته است .
 دم شمشیر را افسوس که نمد گرفته است .
 دنبه را بدست پشک داده است .
 دنیا به امید خورده شده است .
 دنیا را اگر آب بگیرد مرغ آبی را تا بند پایش است .
 دنیا بکسی ده که دستت بگیرد .
 دویی را از روز عید معلوم است .
 دو پای داشت ودوی دیگر هم قرض کرد .
 دو پانزده یک سی است .
 دو پای را در یک موزه کرده است .
 دو خر بوزه در یک دست گرفته نمی شود .
 دو دل که شود مراد حاصل است .
 دو در ویش در گلیمی بخسپند و دو پاد شاه در اقلیمی نه .
 دوری و دوستی .

دوستي اش به دوستي خرس مي ماند.
 دوست در خانه وما گرد جهان مي گردیم .
 دوست را كه به يك عمر بدست آورده اي نبايد به يك دم از دست داد.

دوست همه كس دوست هيچ كس نيست.

دو صد مرد جنگي به از صد هزار.

دوكان بي مطاع را چر وا كند كسي .

دو فكر بهتر است از يك فكر .

دولش از چاه آخر خالي بر آمد.

دويدن را ديده بود وافتيدن را نه .

دويدن افتادن هم دارد.

دزد همه كس را خيال خود خيال ميكند.

ده يكي را از خال ماندنش معلوم است.

ده به ديوانه مي خندد ديوانه به ده .

ده كجا ودر ختها كجا.

دهن سگ به لقمه دوخت گير .

ديوار ها موش دارد وموش ها گوش.

ديوانه كدام شاخ يا دم ندارد.

ديوانه كه ديوانه را بيند خوشش آيد.

ديوانه هم بكار خود هو شيار است.

دیوانه توان بافت ازین پشم که ریخته.
 دیر آید درست آید.
 دیر رسیدن به از نا رسیدن.
 دیگ به دیگ میگوید که رویت سیاه.
 دیگ شریکی را در صحرا بشکنان.
 دین را به دنیا سودا کرده.
 دیوار نم کش واری است.
 دنیا اگر بکام تو شد شد اگر نشد نه شد.
 دو گرسنه سیر نمی گردند گرسنه علم و گرسنه مال.
 ذات ماهی خطا نیائی.
 ذایقه دهن خود را گم کرده .
 ذغال اگر نسوزاند سیاه میکند.
 ذکات تخم مرغ پنبه دانه است نه هند دانه.
 ذلف خویان زنجیر پای عقل است.
 ذو الفقار علی بهتر در نیام.
 ذوق دارد و شوق نه . قفس دارد و کوک نه.
 رازت را حتی به سایه ات نگو.
 راز دوستت را پنهان کن چه اگر باکسی در میان آری می شود
 که دوست او دوستت هم باشد.

د

راز مرد ها پوشیده است.

راز ناگفته گشته رسوا.

راست گفت و در بلا ماند.

راستی موجب رضای خدا است.

راشی مرتشی هردو دو زخی اند.

راه راست از پیشش گم شده است.

راه راست برو اگر چه دور است.

راه موش همیشه سر کندو است.

راهی برو که رهروان رفته اند.

رحم از بك و قهر افغان.

رخنه در کار مسلمین انداخت.

رد پایش را خوب یافته .

رزق را روزی رسان پر میدهد.

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت.

رشته که گسست میتوان بست ولی گره در میان می ماند .

رضا کن و سنگ بار کن.

رفتنت شود و آمدنت نه .

رفتی بردی نه رفتی مردی.

رفیق را در وخت احتیاج باید شناخت .

رفته خو رفت مانده را نمان.
 رگ خوابش را پیدا کرده.
 رگ غیرتش به طور آمده.
 رنگ دیگر بار دیگر.
 رنگ در رخس نماند.
 رنگش بین وحالش پیرس.
 روباه همیشه از دست پوست خود به عذاب است.
 روباه را گفتند شاهدت کیست گفت دمم.
 روباه واری بادم خود بازی میکند.
 روباه تا زیر چاه است کرباس نزد میکند
 روز بد برادر ندارد.
 روزی مرده ها را خورده مانده.
 روزگارش را روز گلی جور کرده.
 روز گم شب پیدا.
 روز ملنگ و شب پلنگ.
 روز را فروخته شب را خریده.
 روز نادیده خود را دیده است.
 روزی را خدا میدهد و لنگر را زمین می ور دارد.
 ریش از من واکش بدست دیگران.
 روی دوست نازک است.

ز

زاری و فریاد نزد دزد هیچ فایده ندارد.

زاد و راحله آخرت خود را جمع میکند.

زاغ از هوشیاری گوی خوده میخورد.

زاغ که رفتار را گرفت رفتار خودش یادش رفت.

زاغ وار نول خود را در خاک می مالد.

زاغ نر و ماده را در هوا می شناسد.

زیان زاغ را زاغ میداند.

زیان سرخ سر سبز میدهد برباد.

زیانش بواسیر دارد.

زیان نیست فقط پره آسیا است.

زید اصلی نیکی مدارید امید - که زنگی به شستن نگردد سفید.

زجاهل گریزنده چون تیر باش - نیامیخته چون شکر در شیر

باش.

زخم شمشیر میرود اما زخم زیان نه.

زدن زدن سر پوستین ملا نصر الدین.

زر از معدن به کندن بر آید و از بخیل به جان کندن.

زریده و سر مه ده.

زمانه ایست که هر کس به خود گرفتار است.

زمانه کج روشن را بیر کشد بیدل - هر آنکه راست بود خار

چشم افلاك است.

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.

زمستان رفت وروي سياهي به زغال ماند.

زمین را مانده از آسمان گز میکند.

زمین سخت و آسمان دور.

زمین شوره سنبل بر نیارد - درو تخم عمل ضایع مسازید.

زن بد در سرای مرد نیکو - هم درین عالم است دو زخ او.

زن ها دام شیطان اند.

زوال موچه که آمد بال میکشد.

زور آمد و داد بر خواست.

زورش که به خر نرسید میزند در پالا نش.

زور با لای زور است.

زور قالب ندارد.

زور کم و قهر بسیار.

زهر آدمی را آدمی می بردارد.

زهر بوته گل نمی روید.

زیر کاسه کدام نیم کاسه است.

زینت زن حیا اش است.

زیر پایش موچه آزار نمی یابد.

زینت و آرایش کار زنان است.

ژ

ژاله واری اشك میرزد .
ژاژ خواهی بسیار دارد .

س

ساقه بید واری هر طرف تاب میخورد .
سال که گرم آمد ایزك هم بروت می کشد .
سالیکه نیکو است از بهارش پیدا است .
سانقه را سربی گرفته و میدان را کلان .
سایه مرگ سرش افتاده .
سایه بوم سرش نشسته .
سبزه بالایی کوه از آب دریا فارغ است .
سبزه نیست که باز سر بزند .
ستم گر رفت ولعنت برایش ماند .
ستاره اش خو پریده معلوم می شود .
ستاره اقبالش پریده .
ستاره اقبالش نو طلوع کرده .
سخت زنی سخت خوری بر دهان - تیغ کشی تیغ کشندت بجان .

سخن راست سر خود نر ندارد.

سخن راست را از طفل باید پرسید.

سخن در کون کودی میزند جوش - اگر کودی نداری باش
خاموش.

سخت میگیرد خدا بر مردمان سخت گیر.

سخن که از دل بر آید لا جرم در دل نشیند.

سخن نقره است و خموشی طلا.

سر بد در بلای بد.

سر به صحرا زده و دل به دریا.

سر پشقل سوار و کشمیر را می بیند.

سر پیری و معرکه گیری.

سر پلوان و بجل بازی.

سرت را در گریبانت کن.

سر تر قیده کنیزه را همه می بیند و دل پر خون بی بی را هیچ
کس نه.

سر چشمه از ابتدای خط است.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گرفتن به فیل.

سر خر بالا شدن يك عیب پا یان شدن دیگر عیب.

سر خر سوار خر را گم کرده.

سر داماد را اگر به دبه تیل چرب کنی باز هم خشک است.

سر دستر خوان دشمن هم دوست می نماید باید که در دهان و دندان
سر دو شصت است همایش گب زده نمی شود. زانکه زانکه در دهان و دندان
سر و تخم نیک پاش می دهد. - سر و تخم نیک پاش می دهد. - سر و تخم
سر زنده باشد کلا بسیار است.

سر زنده و مال میراث.

سر سگ هم سگ است دم سگ هم سگ. - سر سگ هم سگ است دم سگ هم سگ. - سر سگ هم سگ است دم سگ هم سگ.
سر سیری لقمه پنج سیری.

سرش زده و مالش تاراج.

سرش یکجا و پایش دیگر جای.

سرش بوی قورمه میدهد.

سرکه برات آورده.

سرکه مفت از غسل خریداری کرده شیرین تر است.

سرکه نقد به از حلوائی نسبه.

سوزش گش هنوز زیر مخاف است.

سرمار را پیش از گزیدن باید برید.

سرمه آزموده را آز مودن خطا است.

سرمد را از چشم می زند.

سر همه چاقی سرما که رسید قحطی.

سری که درد ندارد چرا دسمال بسته کند.

سریکه عشق ندارد چو کوهی صحرای است.

۱۰۰۰

سزای قروت آب گرم.

۱۰۰۰

سکوت موجب رضا است.

۱۰۰۰

سکه قلب بر هر کس دهی باز دهد.

۱۰۰۰

سگ به در یای هفت گانه بشوی - چونکه تر شد پلید تر باشد.

۱۰۰۰

سگ قافله باش و خورد قافله نه.

۱۰۰۰

سگ داند و سناچش.

۱۰۰۰

سگ در خانه صاحبش شیر است.

۱۰۰۰

سگ زرد برادر شغال.

۱۰۰۰

سگ است اگرچه پاسبان باشد.

۱۰۰۰

سگش را بزن که صاحبش پند گیرد.

۱۰۰۰

سگ را گفتند چرا این قدر دمبک میزنی گفت میترسم که مرا

۱۰۰۰

نزنند.

۱۰۰۰

سگ را گفتند چرا این قدر غوغو میکنی گفت مردم را می

۱۰۰۰

ترسانم.

۱۰۰۰

سگی که بسیار پارس کند بسیار گزنده نیست.

۱۰۰۰

سگ ماده نیز در لانه خود شیر است.

۱۰۰۰

سگ در مان چو یافتند غریب - این گریبان بگیرد و آن دامن.

۱۰۰۰

سلام روستائی بی طمع نیست.

۱۰۰۰

سمارق واری هر جا سبز میکند.

۱۰۰۰

سخت را گفتند همیشه سرخ و سفید هستی گفت هم چوب دارم

وهم آرد .
 سنگ آمدوسخت آمد .
 سنگ به جاي خود سنگين است .
 سنگ دان قوي از ضربه هاي چکش نمي ترسد .
 سنگ در تا دابش نماند .
 سنگ را بالا مي اندازد و سرش را زيرش مي گيرد .
 سنگين دل است آنکه به ظاهر ملايم است - اندر ميان پنبه مگر
 پنبه دانه نيست .
 سنگي را که زورت نرسد ماچ کن و در جايش گذار .
 سوار از دل پياده نمي آيد - وسير از دل گرسنه .
 سواريشه بگير پياده اش به جاي است .
 سودا به رضا حساب به مثقال .
 سود سر فايده را خورد .
 سوزن را به جان خود بزن و جوال دوز را به جان ديگر ان .
 سه پلشت آيد زن بزاييد و مهمان پس در .
 سياست پدر و مادر ندارد .
 سيال که از سيال پس بماند بيني اش از بریدن است .
 سياه گر سرخ بپوشد خر به خندد .
 سياهي با سفيدي نقش بندد .
 سياهی لشکر نيابد بکار دوصد مرد جنگي به از صد هزار .

سیب سرخ بدست چولاق.
 سیرت ندیدم سمرت پیش آمد.
 سیر نکردیم از آتش کور شدیم از دودش.
 سیل برده را مگر خدا نجات دهد.
 سیل بین عقل چهل وزیر را دارد.

ش

شاه می بخشد و شاه قلی نه .
 شاه را نامه را آخرش خوش است.
 شاه نو قانون نو.
 شب در میان خدا مهربان.
 شب ثمود گذشت و شب تنور گذشت.
 شب زفاف کم از روز پاد شاهی نیست.
 شبش عید است ورزش برات.
 شب ها همه شب است ولی شب لیلة القدر دیگر است.
 شپش دستار و کیک ایزار از زندگی میکنند بیزار.
 شتر به دانگی است.
 شتر در خواب ببند پنبه دانه.
 شتر دیدی ندیدی.
 شتر را در کپریز آب میدهد.

شتر را گفتند گردن ات کج است - گفت کجایم راست است که
گردنم کج است.

شتر مگر خود را ببیند که ...

شتر مرغ را گفتند که بار ببر - گفت که من مرغ هستم.

شتر مرغ را گفتند ببر - گفت من شتر هستم.

شتر واری همیشه دور خود را فکر میکند.

شراب که کهنه شود نشه دیگر دارد.

شش نقد به از دنبه نسیه .

شفا غنده واری هر جا سبز میکند.

شف شف نه شفتالو.

...

...

...

...

...

...

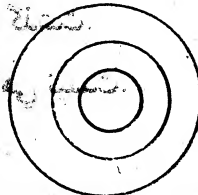
...

...

...

...

...



شکار گنجشك را هیچ وقت عقاب نخورده است.

شکار را باشه میکند ولتش را بودن می خورد.

شکار را تازی میکند خوشحالی اش را خر میکند.

شکم سیر لغتش زده.

شکم گرسنه وعظ ونصیحت نمی شود.

شکم چازدان گلون سرمه دان.

شکم گرسنه اما گوزش فندقی.

شکم ملا تغاره خدا.

شمشیر در يك دست وقرآن در دست دیگر.

شنیدن کی بود مانند دیدن.

شنیده که علي آباد شهر است.

شور بای غریب ها بی مزه است.

شهر قند قروت است.

شهر شهر خر بوزه است.

شوربای خانه به از پلو پاد شاه.

شولیته بخور پردی ته بکن.

شهر روم در يك روز آباد نشده.

شیر ویز را در يك طبق آب میدهد.

شیر خانه وریای بیرون.

شیر هیچ وقت پشک را شکار نمی کند.

شیطان آنقدر سیاه نیست قسمی که مردم او را قشیل می کنند.

شیطان را بازی داده است.

شیطان را که یاد کنی خودش حاضر است.

شهر پکه و پوستین است.

شیشه از سنگ است.

شیشه از سنگ است و سنگ دشمن شیشه.



صابونش هنوز در جانت کار نکرده است.

صابون عراق است.

صالح صالح کون دادن هم دارد یک طالع.

صبر تلخ است ولی میوه شیرین دارد.

صبر در دل عاشق قرار نگیرد و آب در غریب.

صبر در ویش به از بذل غنی.

صبر کلید گشایش مصیبت ها است.

صحبت با نا اهل تفرقه خاندان است.

صحبت کم جنس آتش را به فریاد آورد.

صحت را خدا وند می دهد پول را طبیب می گیرد.

صدا از يك دست نمي آيد.
 صحت مندي كلان نعمت است.
 صدای دول از دور خوش است.
 صدای خر به خاوند نمي رسد.
 صد پيراهن كهنه كن به نيك نامي - يك پيراهن كهنه مكن به بد
 نامي.
 صد دشمن در يك روز پيدا كردن آسان ولي يك دوست در سالي
 مشكل.
 صد زدن زر گر ويك زدن آهنگر.
 صد سر را تر كرده ويكي را هم كل نكرده.
 صد سر را يك سر جمع ميكند ويك سر را صد سر نه .
 صدقه رد بلا است.
 صد كل را كلاه است و صد كور را آسا.
 صد نفر را لب جوي ميبرد و تشنه پس مي آورد.
 صيد ملخ شيوه شهباز نيست.

بدر آری که شمس طالع است

شمس استمعان کلان کردند شمس

شمس استمعان کلان کردند شمس

ضامن رویاه دمش است.

ضامن کبر و خایه مردم خو من نیستیم

ضامن کبر و خایه مردم خو من نیستیم

ضمانت اگر از برادر انسان باشد باید نکرد.

ضامن کبر و خایه مردم خو من نیستیم

ضامن کبر و خایه مردم خو من نیستیم

ضامن کبر و خایه مردم خو من نیستیم

طاعت مهمان نداشت خانه به مهمان گذاشت

طالعش از سنگ پریده

طالع که میداشتیم نام ما طالع محمد می بود

طاس اگر خوش به نشیند همه گش تراد است

تره را از بیاره اش پیدا است

تره تخمی واری است

طشت بدنای می ما بود که از بام افتاد

طفل کلان کردن یک شهر آباد کردن است

طفل خورد مواظبت خورد طفل کلان مواظبت کلان

طفل نعمت خدا وندي است

طفلیکه یکبار در آتش سوخته باشد از آتش بسیار میترسد

۳۷
 طفل براي آدم هاي ناتوان يك دولت است.

طفلي و دامان مادر خوش بهشتي بوده است تا به پاي خود روان
 گشتيم سر گردان شديم.

طعمه را از دهن شير كشيد.

طمع را نبايد كه چندان كني كه صاحب كرم پشيمان كني.

ظ

ظ

ظاهر خوب بد باطن.

ظاهر دارد و باطن نه.

ظاهرش طلا است و باطنش مس.

ظرف كوچك زود داغ مي شود.

ظرفيت هر شخص بقدر دانش اوست.

ظرفيت كوچك هم دسته دارند.

ظرف كه پر باشد از يك قطره ديگر لب ريز است.

ظلم دير دوام نمي كند.

ظلم نا پايدار است.

ظلم هر قدر بسيار باشد آخر سر آيد.

ظلمت

ظلمت

ظلمت

ظلمت

ظلمت

ظلمت

ع

عشق قدیمی را زنگ نمی زند .

عشق لیلی کرد مجنون را خراب - ورنه آن بیچاره را میل گرفتاری نبود .

عشق مانند مشک بو دارد .

عشق و مشک پنهان نمی مانند .

عطای بزرگان وابر بهار بیارد بجای که ناید بکار .

عقاب اگر از گرسنگی بمیرد شکار گنجشک را نمی خورد .

عقاب مگس را شکار نمی کند .

عقل بچه خام وکار غلام گم .

عقل به سر است نه به سال - دارتی به هنر است نه به مال .

عقل سالم در بدن سالم .

عقلش تا پاشنه های پایش است .

عقل کابلی پسان می آید .

عقل مردم در چشم های شان است .

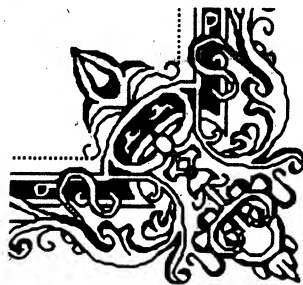
عقل نیست جان در عذاب .

عقل و دولت قرین همدگر اند - هر که را عقل نیست دولت هم

نیست .

عکه گک بام در بام گنجشک کارش تمام .

علاج واقعه را پیش از وقوع باید کرد.
 عقل قد دراز در کف پایش است.
 علف هرزه هر جای سبز می شود.
 علم اندک از عبادت بسیار بهتر.
 عمل میوه است و حرف برگ.
 عمل نیک بر سخن نیک تر جیح دارد.
 علم بی عمل درخت بی حاصل.
 علی ماند و حوضش قلندر ها بدورش.
 عمر نوح می خواهد صبر ایوب.
 عوض قلبه زد و شد یار را خراب کرد.
 عینک به چشم کور کمک نمی کند.
 عینک های خود را پای در پای پوشیده است.
 عینک های خود را گم کرده است.
 عیسی به دین خود موسی به دین خود.



غ

غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

تسا از شمشیر سفید را زان و بدنه را

غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غرض گر شهرت حسن است يك رسوا بش است. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریب بچه را نه بزن نه بکن نانش را از دستش بگیر بتسا او می‌گوید

غریب غریبی میکند یتیم بچه روز خود را گم می‌کند. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریب بیچاره را کس نمی‌شناسد. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریب را می‌گویند او هو از کجا کردی معتبر را می‌گویند

مبارکت باد. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریب را مگر خدا خودش سیر کند. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریب هم خدا دارد. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریبی ننگ نیست. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غریق به هر خس و خاشاک دست می‌اندازد. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غلبیل به چلو صاف می‌گوید سوراخ هایت را پت کن. غریب یار میگوید که از شمشیر ان معقود می‌کند

غم همه کس را کوسه به گردن گرفت.

غم دنیا مخور که غم غم دین است - همه غم ها فروتر از این

است.

غم نداری بز بخر.

غولکش هنوز پر نشده است.

غیبت رنگ دل را می‌کند.



هنا ملكه را به دانه را به

هنا ملكه را به دانه را به

فریمانی می آرد ارزانی.

فضلو کرده چیزی که بوده بوده.



فقر ننگ نیست اما کشنده است.

فقط کور که به نوا سه خود بدهد.

فقط سنگ بقیه که طرف تخم خواب ببند.

فکر زر را دارد اما فکر سر را ندارد.

فلفل ببین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه.

فواره چون بلند شود سرنگون گردد.

فلك دویار موافق به هم نصیب نکرد - کیاب اگر نمکین است.

شراب بی نمک است.

فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم به جوی.

فیل به يك نقطه قیل می شود.

فیل خانه را اول جور کند باز فیل بخرد.

فیل خوابی دیده وفیل دان خوابی.

فیل به نمک چه می فهمد.

فیل خواب هندوستان دیده.

فیل که از تشنه گی بمرد يك زانو آب در شکم اش است.

فیل در گل مانده را شافیل می باید کشید.

فیل در گل مانده را شافیل می باید کشید.

فیل دارد وفیل خانه نه .
فیل مرغ واری همیشه چورت میزند.



قال الله وقال الرسول بسیار می گوید از باطنش خدا خبر.
قامت خم گشته پیران نشان مرگ نیست يك کمان صد تیر را در
خاک پنهان میکنند.
قاضي همه را پند میدهد اما خودش
قان قرت باز یکجا شده است.
قباله رویا را کی می خواند.
قبل از مرگ وگریبان پاره کردن.
قبر بخیل تنگ است.
قبر هندو را کی دیده .
قبر سود خور در کجا است.
قد بلند کش بسیار است . اما کارش معلوم نیست.
قدر زر را زر گر بداند قدر گوهر گوهری.
قدر عافیت کسی داند که بر مصیبت گرفتار است.
قدر نان را گرسنه میداند .
قدمش چنان نحس است که اگر سر جوی برود خشک می شود.
قدم بقدم هم می شود به مقصد رسید.

- قرآن در يك دست و شمشیر در دست دیگر.
- قرآن در زبان و از در یان جان .
- قرآن در کف دستش بمان عنبور را در پشت دستش.
- قربان شوم خدا را يك بام و دو هوا را .
- قربان بي زني که يك نان را تنها ميزني.
- قرچه چیست که کسش باشد.
- قرچه واری از شاخ به شاخي است.
- قرض مقرض محبت است.
- قرض دار را کي کشته.
- قرضش سر سود است.
- قرض که دوام دار شد البته بخشش نیست.
- قرض که از حد گذشت مرغ پلو بزن.
- قرض خرمن در سر خر من .
- قسم فقط در نوك زبانش است.
- قسمت و نصیب کار خود را میکند.
- قصاب آشنا مي پالد.
- قصاب قصابي میکند یتیم بچه روز خود را گم میکند.
- قصاب که زیاد شد گاو مردار شد.
- قصاب همیشه شاهین ترازو را مي بیند.
- قصاص یان خصوم حق است.

قصه ابومسلم خراساني را شروع کرده است.

قصه را کوتاه کن مقصد را بگو.

قضا و قدر کار خود را میکند.

قطره قطره بهم شود بسیار (دریا).

قلم رفته را در مان نیست.

قلم کاري که بکند شمشیر نتواند.

قمار را که باختي حریف را از دست مده .

قناعت مالي است که تمام نمي شود.

قناعت سبب سعادت است.

قند و قروت درین شهر يك نرخ دارد.

قول يك شرافت مند و سندنش يك ارزش دارد.

قول دادن آسان است و بجا کردن مشکل.



کاچی به از هیچی.

کار امروز به فردا مفرگن.

کار بوزینه نیست نجاری.

کار خوشحالی می آورد و تنبلی خسته گی.

کارد که طلا شود در کمر می زند نه در جگر.

کارد کند و گردن قصاب.

کار فرحت آورد و تنبلی ذلت.
 کار که به درستی ودقت شروع شود انجام آن لذت بخش است.
 کار کردن شرم نیست.
 کار که از کار گذشت افسوس فایده ندارد.
 کار که تمام شد دل بی بی آرام شد.
 کار نمک زندگی است.
 کار نیکو کردن از پر کردن است.
 کار کرده بابه گک اما پر چمبلک.
 کار را مساله می کند لاف را بی بی می زند.
 کاری را که آه مستمند کند آتش سوزان باسپند کند.
 هماری را که زر کند زور نتواند.
 کاری را که شروع کردی به پایان برسان.
 کاریکه به شتاب انجام گردد به حقیقت مقرون نمی گردد.
 کاری بکن که هم خدا خوش شود و هم بنده اش.
 کاری کن که نه سیخ بسوزد و نه کباب.
 کاسه چینی چوصدا می کند خود صفت خویش ادا میکند.
 کاسه را به کوزه میزند.
 کاسه راسته اش چپه شد.
 کاغذ بی مهر هیچ اعتبار ندارد.
 کاکه را از شف لنگوته اش معلوم است.

گاه بیدانه را باد میکند.
 کبابی را کباب بی کباب را دود کباب.
 کبوتری که رود سوی باز نیاید باز.
 کبل را هرچه درو کنی باز سر میزند.
 کتاب بهترین رفیق زندگی است.
 کتی خرص در جوال افتیده.
 کتی شاه شوله نمی خورد کتی سگ استخوان.
 کتی کیرم آشتی کتی خودم جنگی.
 کج بشین و راست بگو.
 کج کردن بهتر است از شکستاندن.
 کج دار و مریز.
 کجاست می که حجاب از میانه بردارد.
 کج کول گدائی را به گردن کرده.
 کرم کدو چه ها کرد سر تا به پا طلا کرد.
 کس ندیدم که گم شده از راه راست.
 کس نگوید که دوغ من ترش است.
 کس نزنند بر درخت بی بر سنگ.
 کوس و پف بقه و یخمالک مورچه وره داری.
 کوس بدست بچه ها افتیده.
 کسی را که نیاز موده ای بر آو اعتماد مکن.

کسی را که حساب پاک است از محاسبه چه باك است.
 کسی که آبرو ندارد از بی آبرویی خود چه باك دارد.
 کسیکه از خدا نترسد از خلق او چه میترسد.
 کسیکه الف گفت ب هم گفته می تواند.
 کسی که بکار درو هم میکند.
 کسیکه بسیار متردد باشد آخر نا امید میشود.
 کسیکه بسیار سوال میکند منتظر بسیار جواب هم باشد.
 کسیکه دودله می شود یکطرف قضیه باید تصمیم بگیرد.
 کسیکه در بهار نکشت در تیر ماه حاصل نگیرد.
 کسیکه بسیار لاف زد منکرش باشد.
 کسیکه در بین دو چوکی نشیند آخر به کون می خورد.
 کسیکه تمام در آمد خود را خرج میکند در شاه را گدائی می ماند.
 کسیکه قدر يك سیب را ندانست قدر باغ را هم نمی داند.
 کسیکه بسیار مزاح و شوخی میکند باید نزاکت آنرا هم بداند.
 کسیکه همیشه ناله و زاری میکند کمتر طرف ترحم واقع میشود.
 کسیکه آسان خنده میکند آسان می گیرد.
 کسیکه گوساله را دزدید گاو را هم می دزدد.
 کسیکه زود باور میکند زود فریب می خورد.
 کسیکه کاری را می خواهد انجام دهد راهش را هم پیدا می کند.

کسیکه بول دارد رفیق هم دارد.

کسیکه مار را تربیه میکند تلافی اش زهر است.

کسب بی سرمایه رقاصه گری است.

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی - بی کسب و بی کمال

نیارزد عزیز من.

کشتی سوراخ هیچ وقت به ساحل نمی رسد.

کشتی که مقابل باد قرار گیرد به مشکل به مقصد می رسد.

کشت بی وقت به حاصل نمی رسد.

کعبه که پشت خانه اش هم بیاید نخواهد رفت.

کسیکه يك بار به دروغ مشهور شد راست او را نیز دروغ

میدانند.

کسیکه اول می آید اول میخورد.

کلايت را پیش رویت بمان و مصلحت کن.

کل اگر طبیب بودی سر خود علاج کردی.

کل نرود در حمال کور نرود در بازار.

کلال در تیکر شکسته آب میخورد.

کلك خود را در سوراخ مار درون کرده.

کلمه سرچپه را سرش خوانده.

کلان کن سگ چوپه را که بیگیرد دهن پاچه را.

کلاه احمد را سر محمود ماند و از محمود را سر احمد.

کلاهش که در مسجد بیفتد با چنگک کش میکند.
 کلوخ را مانده از آب تیر می شود.
 کله پز بر خاست جایش سگ نشست.
 کمائی سر سر مایه را خورد.
 کم بته و کم نزن.
 کم خور بالا نشین.
 کم داشتن به از نداشتن.
 کم ما و کرم شما.
 کم بگو و بسیار بشنو.
 کم فروشی را یاد بقال داد.
 کندو را پر ارزن کن بعد فکر زن کن.
 کند هم جنس با همجنس پر واز - کیوتر با کیوتر باز با باز.
 کنیز گائیدن به غسلش نمی ارزد.
 کور خانه نشین بغداد خبر .
 کور کور را پیدا میکند و آب گودال را.
 کور خود و بینای مردم.
 کور هم می گوید دلدۀ شور است.
 کور یکبار عصای خود را گم میکند.
 کور که رهنمای کور شود راه رفتن مشکل.
 کوزه را باز در تندور مانده.

کوزه را بیار و حوض را پر کن.
 کو کوزه کو کوزه گر و کوزه فروش.
 کوزه نو آب را در روز سرد نگاه میکند.
 کوزه هر روز نمی شکند.
 کوسه غم همه را به گردن گرفت.
 کوشش کرد اما به جاي نرسید.
 کچکول گدائي را بگردن گرفته.
 کون عك را در آسمان داغ کرده.
 کوه به کوه نمی رسد آدم به آدم.
 کوه هر قدر بلند باشد باز هم در پی سر خود راه دارد.
 کوه هر قدر بلند است دره اش همان قدر عمیق است.
 کوه را کي از جایش شور داده.
 کي داد و کي گرفت.
 کي را زور داد که ظلم نکرد کي را زر داد که سود نخورد.
 کي دود است که آتش باشد.
 کیر گرسنه در درون تشنه دل هردویش ضعف کرد.
 کیر را دیده بود و کدو را نه.

گ

گال گنجشك مي خورد لت بودنه.
 گاو پير كنجاره خواب ديده.
 گاو را گفتند قلبه كن زد شد يار را خراب كرد.
 گاو شيري را از برج كوشش معلوم است.
 گاو مرده گاو دوشه شكست.
 گاو نر بايد از شاخ مهار كرد.
 گاه باشد كه كودك نادان غلط برهذف زند تيري.
 گاه سر زين گاه زين به پشت.
 گاه گوني به گاو و گاه گاو به گوني.
 گپ از گپ مي خيزيد.
 گپ بزرگان شنيدن مايه دولت است.
 گپ خرابه را به آباده نگو و گپ آباده را به خرابه.
 گپ كه از گپ گذشت ندامت فايده ندارد.
 گپ نر كره ندارد.
 گپ نقره است اما خموشي طلا.
 گدا چون پاد شاه گردد جهاني را گدا سازد.
 گدا را مگر خدا سير كند.
 گدا كه معتبر شد از خدا بي خبر شد.

گدا ئي بهتر است از دزدي.
 گدائي نيك فرجام به از پاد شاه بد فرجام.
 گران فروش را ياد بقال داد.
 گريه دست خود دهی خورمائي تر
 به که بعد از مرگ دهند خروار زر.
 گريه گرسنه خود را بدیده شیر میزند.
 گريه مسکين اگر پر داشتی - تخم گنجشک از جهان برداشتی -
 اين دوشاخ گاو اگر فر داشتی - تخم انسان در جهان نگذاشتی.
 گر تو قرآن بدین فط خوانی بيري رونق مسلماني.
 گردن نرم را شمشير نبریده .
 گرد نام پدر چه مي گردي - پدر خویش شو اگر مردی.
 گرسنه را سير کرده نمی تواند و سير را دیده نمی تواند.
 گرسنه را نان تهی گفته است.
 گرسنه را گفتند دو و دو چند می شود گفت چهار نان.
 گرسنه را يك لقمه و مانده را يك قدم.
 گرسنگي بهتر است تا سير شدن از پهلوي غربا.
 گرسنگي نکشیده اي که عاشقي از سرت بیرون رود.
 گردن بي طمع بلند بود.
 گرگ مست آمد و در گردن چوپان زد و برد.
 گرگ چوپاني.

گرگ در لباس میش .

گره دست را بدنجان واز مکن.

گز است و میدان.

گزناکرده پاره مکن.

گژدم را گفتند چرا در زمستان بیرون نمی آئی - گفت در تابستان

چه قیمت دارم که در زمستان بیرون آیم.

گژدم واری همیشه دمش در پشت اش است.

گفتن آسان است ولی عمل کردن مشکل.

گفتار شب تا روز ندرتاً موافق گر باشد.

گل بنشین و گل بگو و گل بر خیز.

گل به صنوبر چه کرد که صنوبر به گل کند.

گل چاه و سر چاه.

گل خشک در دیوار نمی چسپد.

گل در گلبته اش نمودار است.

گل رفت و خار ماند.

گل که بسیار شد فیل هم می لغزد.

گل گفتی و در سفتی.

گلیمت را جای بفروش که خودت هم گاهی بالای آن نشینی.

گمراه را گمراه دوست دارد.

گناه نکو از پاد شاه نترس.

گناه این دست از آن دست گرفته نشده.

گنج رفت و مار ماند.

گنج در ویرانه است.

گنجشك را از هوا قپ میکند .

گنجشك نا گرفته پیسه را بیست دانه.

گنجشك نر و ماده را در هوا می شناسد.

گندم از گندم بروید جو زجو.

گندم نمای جو فروش.

گنده گنده از یاران دریغ نیست.

گذشت خصلت مردان است.

گور بخیل تنگ است.

گوره هر قدر شور بدهی بویش اضافه تر میشود.

گوره سرش خاک پرتو که بویش با لا نشود.

گوساله از میخ خود می پرد.

گوشت چرب شوربای چرب.

گوشت را همه دوست دارد ولی پشك از همه زیاد تر.

گوش عزیز است ولی گوش واره عزیز تر.

گوي پشك دارو شده.

گیرم که فلك جامه دهد کو اندام.

گیرم که فلك نان دهد کو دندان.

گوش کمر بفروش گوش خمر بخر
 گوش خمر بهتر بود از گوش کمر.
 گوشت خر و دندان سگ.



لاف ترا کشت و غریبی مرا.
 لاف مزین که انصاف نیست - هر که زند لاف دلش صاف نیست.
 لباس شرافت ظاهری انسان است.
 لت زیر زرد آلو.
 لرزیدن برای رفع سردی کمک نمی کند.
 لرزه در جان اجنبی افتاد.
 لطف خوش خلق را شکار کند - عقل ازین بیشتر چه کار کند .
 لقمان را گفتند ادب از کی آموختی گفت از بی ادبان (آنچه در
 نظرم ناپسند آمد ازان اجتناب کردم) .
 لقمه داغ گلون را می سوزاند.
 لقمه را به اندازه دهند گیر.
 لقمه نان بهتر از نبودن نان.
 لقمه کلان دهن را پاره میکند.
 لکی نان را می پالد و تنگی کار را.
 لیلی را باید به چشم مجنون دید.

لیلی زن بود یا مرد.
لقمه را خو کلان گرفته اگر خدا کند هضم کرده بتواند.



مادر چه خبر دارد که دختر چه هنر دارد.
مارا ازان گوشواره^{طلا} تیر که گوش را بچکاند.
ما ازین شوربای چرب گذشتیم.
مارا از خیر تو امید نیست تو شر مرسان.
مار آخر از آستین خودش بر آمد.
مار بالای گنج است.
مار بین آستین است.
مار خوش خط و خال است.
مار را پدینه بدش می آید دهن غارش سبز می کند.
مار را کشته و بچه اش را نگاه کرده.
مار را در آستین خود تربیه کرده.
مار افعی است که هر چه پیش آید می بلعد.
مار گزیده از رسمان دراز می ترسد.
مار و گزدم را خودت بکش نه اینکه در خانه همسایه ات پرتی
(اندازی).
مار هر جا کج برود در خانه خود راست می رود.

مار ماهي است به کسي سر نشان مي دهد بکسي دم.
 ما زنده بر آنيم که آرام نداريم.
 ما زنده جهان زنده .
 ما مرده جهان مرده.
 ماس را خورد خمره را شکست.
 ماش واري هر طرف مي لولد.
 ما غريب دوده غريب.
 ما که دزد شدیم مهتاب بر آمد.
 ماکه رسوا جها نیم غم عالم پشم است.
 مالت را هوش کن همسايه ات را دزد نگیر.
 مال گم ايمان بای.
 مال مردم ودل بي رحم.
 مال مرده در پس مرده.
 مال موزي شام غازي.
 مردیت را بیزمائي بعد فکر زن کن.
 مرد در يا است وزن بحر.
 مرد ها از خواب یافته.
 مرغ بي وقت واري آزان مي دهد.
 مرغ از پرش شناخت مي شود.
 مرغ زیرک آخر به دام رفته.

مرغ زیرك آخر در دو حلقه بند میماند.

مرغش فقط تخم طلائی میدهد.

مرغش يك لنگ دارد.

مرغ که سر پارو بود مستی میکند.

مرغ همسایه قاز است.

مرغ کم گویش کم.

مرغ هر قد چاق شود دهن کونش تنگ تر می شود.

مرغیکه بسیار کت کت کند تخم کمتر میدهد.

مرغیکه انجیر میخورد نول اش چنگ است.

مرغیکه بی وقت آزان داد سرش را ببر.

مرگ که آمد جوان وپیر ندارد.

مزاق مزاق کله زاغ.

مزد آن گرفت جان براد که کار کرد.

مزه زیر دندان است.

مزن بدر کس که نزنند بدر وازه ات.

مژه سر چشم گزنگی ندارد.

مسجد جاي رقص نیست.

مسش آخر معلوم شد.

مسجد گرم وگدا آسوده.

مشت به تاریکی بزن.

مِشْت پَت و هزار دینار.
 مِشْت با سندان برا بر نیست.
 مِشْتِي زده و به لغتی بند مانده.
 مِشْت زنی مِشْت خوری بر دهن - تیغ کشی تیغ کُشدت بجان.
 مِشْت و دروش برابر نیست.
 مصیبت بود پیری و نیستی.
 معزولی به از مشغولی.
 مفلس به داد بنده توان گر نمی شود.
 مقابل شیر و پنجه دادن.
 مِگَس چه میکند ! دل آزاری.
 مِشْک آنست که خود بو بدهد نه آنکه عطار بگوید.
 مشکلی نیست که آسان نشود.
 مِگَسانند گرد شیرینی.
 مِگَس میان دوغ است.
 مِگَس هر دوغ است.
 مِگَس واری حالا در سر سر خود میزند.
 مِگو پدر بد کسی را که نگوید پدر خویت را.
 ملا را بگو که بگیر نگو که بده.
 ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل.
 ملا نا شده در مَهر بر آمده.

ملخك يكبار جستي دويار جستي آخر بدستي.

ملك خدا تنگ نيست پاي غريب لنگ نيست.

من زنده جهان زنده من مرده جهان مرده.

من وسلوا دلش مي خواهد.

مورچه وره داري.

موش وکلچه پزي.

مورچگان چون بکنند اتفاق - شير آيان را بدرانند پوست.

موش در غار جاي نمي شود چچ ديگر هم در دمش.

مورچه هم در خانه خود پاد شاه است.

موش واري در تلك بند مانده

موش زير سايه شتر مي رود. كه سايه من است.

موش واري غار مي پالد.

موشيكه فقط يك غار دارد زود به تلك مي افتد.

موش در جان كندن وگريه در بازي.

موي را از خمير جدا مي كند.

موي را مدد است.

مه از آسيا آمديم واو مي گويد دول خالي است.

مه از او گريزان او در دم آويزان.

مه ت مي گويم او تباقي.

مه راضي تو راضي كوس زن قاضي.

مه سیال تو سیال در کله تو چه خیال.
 مهمان حبیب خدا است.
 مهمان تا سه روز عزیز است.
 مهمان را مهمان وار صاحب خانه را چرب تر.
 مهمان مهمان را دوست ندارد صاحب خانه هردویش را.
 مهمانی مورچه پای ملخ است.
 مهمان ناوقت از کیسه خود می خورد.
 میخ در دیوارش نماند.
 میا زار موری که دانه کش است که جان دارد وجان شیرین خوش
 است.
 میراث خور در ظاهر چشم گریان - در باطن دهن خنده.



نا برده رنج گنج میسر نمی شود. - مزد آن گرفت جان برادر که
 کار کرد.
 ناجنس کجا و آشنائی از سنگ نخواه تو مومیائی.
 نا خورده شکر میگه.
 نا خواسته يك بار می آید.
 نا خوانده در مبر بالا شده.
 نا داری آسوده گی است.

نا داده را بده که بشرمد .
 نادین زن دشوار نیست که دیدن مادر زن.
 نادیده را خدا روز ندهد و پای تر کیده را موزه.
 نازنینی که در عرق تر شد نازنین بود و نازنین تر شد.
 ناز و نزاکت هم به خود اندازه دارد .
 ناسنجیده بکاری اقدام کردن.
 نا آسوده کجا رود که آسوده شود .
 ناف زمین را گز میکند .
 نام بزرگان تو به زشتی مبر تا نکني نام به زشتی ثمر.
 نام بکش و در غندی خیر بنشین.
 نام خوب بهترین میراث است.
 نام رستم به از رستم.
 نام کلان و ده ویران .
 نامه نصف دیدار است.
 نان از برای عبادت است نه عبادت از برای نان.
 نان از پیش واو از پس.
 نانت را بالایی نام بمان دلت از سرش میخوری دلت از زیرش.
 نان بته و نام بکش.
 نان به خود داری آبرو به خلق.
 نان خشک از خود بهتر است از کباب بیگانه.

نان خود خوردن به از زمین نشستن بهتر از ین بستن و به خدمت ایستادن.

نان بخور خود پسند رخت بپوش خلق پسند.

نان سوخت و گلچه رفت.

نانش در روغن است.

نان و پیاز و پیشانی واز.

نان و نمکش شرماندیش.

نان و نمک اش کورش کرد.

ناقصان را پیر کامل رهنما است.

نا کشته را دارو میکند.

نباش در پی آزار و هر چه خواهی کن.

نجاست را هر قدر شور بدهی همان قدر تعفنش اضافه تر.

نخوردیم از آتش کور شدیم از دودش.

نداری کون کاری چرا ارزن میکاری.

نرگس زیر هنگی سر افکنده به پیش صد پیراهن حریر پوشیده پیاز.

نرود میخ آهنی در سنگ.

نرویی پشتت کنم نخوری چطور ات کنم.

نرم بر مسکه تراش است.

نزن بدر کسی که نزنند به در وازه ات.

نزنند کس به نخل بی بر سنگ.
 نصیحت از دشمن پذیرفتن خطا است.
 نصیحت تلخ است ولی میوه شیرین دارد.
 نظافت نصف ایمان است.
 نفس که بر آمد چه بر تخت زرین چه بر روی خاک.
 نقد امروز قرض فردا.
 نکند دانا مستی نخورد عاقل بنگ.
 نا گفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفתי دلیلش بیار.
 نمود گل در گل بته اش است.
 نمک را خورد و در نمک دان شاشید.
 نمک را خورد اما حق نمک را نشناخت.
 نو گزدم زیر بور یا است.
 نو کر نو آهو را می گیرد به دو.
 نوکر طالع ات باش.
 نوش دارد که پس از مرگ به سیراب رسید.
 نوکیسه را خدا روز ندهد.
 نول گوشت خور چنگ است.
 نویسنده داند که در نامه چیست.
 نه آنقدر شیرین شو که بخرندت و نه آنقدر شور شو که دورت
 افکنند.

نه به آن شوري شور ونه به آن بي نمکي .

نه پاي رفتن است وزيان گفتن .

نه جاي ماند ونه جولا .

نه چرگي بود ونه پر کي .

نه خود خورد نه به کس دهد گنده کند به مگس دهد .

نه خوردیم از آتش کور شدیم از دودش .

نه در يا به لق لق سگ مردار مي شود نه سگ به هفت دريا پاک

مي شود .

نه کل ماند نه کدو خاک پر سر هر دو .

نه گفته ندارد کسي باو کار - وليکن چو گفتي دليلش بيار .

نه گور دارد ونه کفن .

نه مرد دنيا شد ونه زن آخرت .

نيکي وپرسش .

نيم قدش زير زمين است ونيم قدش بالاي زمين .

نيم نان وراحت جان .

نيکو سخن گوي تابه نيکي يادت کنند .

نه شاه باش ونه رحمت خيله کس به زحمت .



وا گو وتنها گور.

وا همه خلاق است.

وسيله مردم کن تا خدا وسيله ات را بکند.

وقتي آفتاب بر آمد ديگر ستاره ها ديده نمي شود.

وقتي دستش به آلو نرسيد مي گويد آلو ترش است.

وقتي آتش خوب گرم شد قابل ضربه است.

وقتي گريه به گوشت نرسيد مي گويد گوشت بوي ميدهد.

ولي گر نيست خالی هم نيست.

وقت و امواج منتظر کسي نمي ماند .

وقتي انسان چيزي را که ندارد دوست دارد پس چيزي را که دارد

بايد دوست داشته باشد.

وقت سر خاريدن را ندارد .

وقتي پشك خاب است موش ها در بازي است.

وقتي فقر از در وازه در آمد عشق از پنجره پرواز ميكند.

وقتي سخن از شيطان شد خودش حاضر است.



هجابه زن در چادر زن.
 هدف گرفتن خوب ولي بي هدف رسيدن بهتر.
 هر ازل نشين و هر ازن پرست عنان نيارد به دست.
 هر ابر باران ندارد.
 هر آهنگر از گر نيست.
 هر جا بروي زير همين آسمان آبي هستي.
 هر جا سايه به دنبال است.
 هر جا دود است آتش است.
 هر جا سنگ است در پاي لنگ است.
 هر جا گنج است مار است.
 هر جا لاشه است لاش خوران جمع است.
 هر چه بدرخشد طلا نيست.
 هر چه از حد بگذرد رسوا شود.
 هر چه از دوست ميرسد نيكو است.
 هر چه بكارى تو همان بدروي.
 هر چه در قدم اول دشوار است.
 هر چه بگويند قابل باور نيست.
 هر چه ميگويند قابل شنيدن نيست.

هرچه عوض دارد گله ندارد.

هرچه دیر آید درست آید.

هر چه در دل فرود آید در دیده نشیند.

هرچیز از خود وقت دارد.

هرچه کنی باخود کنی گر همه نیک یا بد کنی.

هر چمن را سمنی است.

هر خری خرمن بمالد حاجت کادان نیست.

هر خری بار کنم تر دارد تیز تر میرود.

هر دردی را دوائی است.

هر روز روز عید نیست که نقل بخوری.

هر روز عید نمی شود که آدم حلوا بخورد.

هر سر بالائی سر پایانی دارد.

هر سخن جای و هر نکته مکانی دارد.

هر سری را سری است.

هر سگی را که تربیه کردیم پاچه گیر شد.

هر شب شب قدر نیست.

هر شهر را رواجش.

هر طرف که باد باشد گندم خود را همان طرف باد میکند

هر فروشنده مطاع خود را تعریف میکند.

هر قدر انسان پیر شود حرص جوان تر می گردد.

هر قدر رفتن بلند تر همان قدر افتادنش پايان تر.
 هر کار شروعش مشکل است.
 هر کاره هيچ کاره است.
 هر کس حکيم جان خود است.
 هر کس احمق شده نمي تواند.
 هر کي بيني خود را سيا کرده آهنگر نيست.
 هر کس بار خود را مي برد.
 هر کس در خانه خود باد شاه است.
 هر کسي را بهر کاري ساختند مهر او اندر دلش انداختند.
 هر کس پشت دنبه چاق مي گردد.
 هر کس به نرخ روز خريداري ميکند.
 هر کس براي مطلب خود دلبري کند.
 هر کسي را شوقش.
 هر گز نخرد آب زميني که بلند است.
 هر گردو گرد است اما هر گرد گردو نيست.
 هر که آب از دم شمشير خورد نوشش باد.
 هر کي با بدان نشيند نيکي نبيند.
 هر کي با بزرگان ستيزد آبروي خود ريزد.
 هر کي با دانا تر از خود بحث کند نادان است.
 هر کي به فکر خویش است کوسه هم به فکر ريش است.

هرکي به زیر دستان نبخشاید به جور زیر دستان گرفتار آید.

هرکي بامش بیش است برف پاک گردنش بیش است.

هرکي با فولاد بازو پنجه کرد - ساعد سیمین خود را رنجه کرد.

هرکي به پای بدود ما به سر می دویم.

هرکي بنیاد بدی نهد بنیاد خود بر کند.

هرکي پای دیوار دیوار را بگوید آخر سر خودش افتد.

هرکي خیانت ورزد پشتش از روز حساب بلرزد.

هرکي خر شد ما پالانش.

هرکي را پنج روز نوبت اوست.

هرکي را خواهر خواندیم کوسي بر آمد.

هرکي را در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند.

هرکي را زیاد تر زر در ترازو است زور در بازوست.

هرکي زود اعتماد می کند زود بازی می خورد.

هرکي سر گوچک وریش دراز باشد احمق است.

هرکي گریزد زخراجات شاه بارکش غول بیابان شود.

هرکي شب نان کمتر خورد عمرش دراز تر است.

هرکي نان از عمل خویش خورد منت حاتم طائی نبرد.

هرکي نا آزموده را بکاری بگمارد عاقبت ندامت بیند.

هرکي سخن را به سخن خم کند قطره از خون جگر کم کند

هرکي سیر بخرد طبعاً دهنش بوی سیر دهد.

هرکي شیريني هاي لذیذ بفروشد مشتري بروي بجوشد.
 هرگناهي که میکند گاوان صاحب پاده مي کشد تاوان.
 هر نشیب فرازي دارد.

هر فراز نشیبي دارد.

هر ملك را رواجش.

هزار پیشه نان گدای.

هزاره را که راه دادیم بوي دامادي ازش آمد.

هزار تبحار بمیرد ويك قمار باز نه.

هزاره را ماما بگو وافغان را کاکا.

هزار کارد که بزني اش يك قطره خون از جانش نمي آید.

هستي از براي نيستي.

هستي میکند مستي ونيستي میکند سستي.

همان آش است وهمان کاسه.

همان پدر وهمان بچه.

همان خر است وهمان پالان.

همان خرك وهمان درك.

همان بادار وهمان نوكر.

همان زمین مي داند که آتش سرش مي سوزد.

همان قدر کج کن که نشکند.

همت بلند دار که نزد خدا خلق باشد بقدر همت تو دست گاه تو.

هم جبه رفت وهم دبه وهم آبش از كله.
 هم خدا وهم خرما.
 هم خرما وهم ثواب.
 هم در نال ميزنند وهم در ميخ.
 هم دين رفت وهم دنيا .
 هم دنيا از دستش رفت وهم آخرت.
 هم دنيا را گرفت وهم آخرت را.
 هم در غم است و هم در شادي.
 همراي نه گز اطللس بيني خود را پاك ميكند.
 همسايه نيك به از خویش دور.
 همسايه بد را خدا نصيب نكند.
 همسر كور احتياج به آرايش ندارد.
 هم غازي هم شهيد هم زنده سلامت.
 هم كون رفت وهم كرك.
 هم لعل بدست آيد وهم يار نرنجد.
 هم نان رفت وهم نام و هم ملامت خلق.
 هم غري هم نري هم جنگ زرگري.
 همنشين تو از تو به باشد تا ترا عقل وهوش بيفزايد.
 همه ديده مي خندند وكور نادیده.
 هنگاميكه مشروب داخل وجود شد عقل از سر فرار ميكند.

هندو از قشقشه اش معلوم است.
 هندو واري سر پيسه ايمان آورده.
 هنر دولتي است پاينده و چشمه ايست زاینده.
 هنوز خميرش مایه نگرفته.
 هنوز پيازش بيخ نگرفته.
 هنوز عقل دنداناش نه بر آمده.
 هنوز هم بخواب خر گوش است.
 هيچ آفت نرسد گوشه تنهائي را .
 هيچ چيزي در دنيا بي عيب نيست.
 هيچ زنكي به شستن نگردد سفيد.
 هيچ كشمش بي چوبك نيست.
 هيچ گلي بي خار نيست.
 هيچ كس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
 هيچ چيز كه نباشد صبر خدا خو است.
 هر جا روي مرگ چون سايه به دنبالت است.



یار نیک و روز بد .
 یا اشتها یا مرگ .
 یا تخت است یا تابوت .
 یا به تشویش غصه راضی شو یا جگر مند پیش زاغ بنه .
 یا ترقی است یا تنزل .
 یادت مه کنم سیرت خدا کند .
 یار باش واغیار مباح .
 یارب مبادا آنکه گدا معتبر شد .
 یار زنده وصحبت باقی .
 یار در خانه ما گرد جهان میگردیم .
 یار دیرن بهترین آئینه است .
 یار قدیم اسپ زین کده است .
 یا سر میرود یا کلاه می آورد .
 یاسین خود را خوب تیز کرده .
 یا کون بته یا از خدا بیزار شوه .
 یا گنی به گاو یا گاو به گونی .
 یانه نه یا ده ده .
 یتیم بچه را نبزن نه بکن ونه نانش را از دتش بگیر .

یخ در کون برف پیوند کرد.

يك اسپ چهل میل آب خور.

يك امام يك مقتدي.

يك بار جستني ملخك دوبار جستني ملخك آخر بدستني ملخك.

يك بام و دو هوا.

يك بار دیدن بار دوم هوس است.

يك پرنده دز دست بهتر است از صد پرنده در هوا.

يك تب و يك مرگ.

يك تیر و دو نشان.

يك تیر دو پاختك.

يك تخم گنده تمام تخم ها گنده.

يك چشمش عین و دیگرش غین.

يك چشمش گریه است و يك چشمش خنده.

يك چهره و يك توبه.

يك حمامي نیافتیم غیر گل ختي.

يك خلقت زیبا به از هزار خلقت دیبا.

يك دلیل خوب ارزش پول نقد را دارد.

يك دست دست دیگر را می شناسد.

يك روز تیر شده معلم روز آینده است.

يك روز بدون خنده روزي است که از دست رفته.

يك زاغ چنل زاغ.

يك زين ودوكون.

يك سر ده سر را جمع ميكند اما ده سر يك سر را نه.

يك سرو يك سودا.

يك سنگ چقمق و كل ثمر خيل.

يك سوته ويك كچكول.

يك سيب را بالا پرتو تا پايان مي آيد بين چند ملاق ميخورد.

يك سيب گنده ميكند كه زال را گنده.

يك شوپرك در دست به از ده شوپرك در هوا.

يك شهر ودونرخ.

يك صبر ودو پف.

يك ضربه صحيح بهتره مدافعه است.

يك يكي مهمان يكي ط - يكي تف طفيلي.

يك كارگر مستحق معاشي، كه ارزش آنرا دارد.

يك كاري شود كه نه سيخ بسوزد نه كباب.

يك كشمش وجهل قلندر.

يك كرشمه ودو كار.

يك كمان صد تير را پنهان مي كند.

يك گاو كه ريخ زد يك پاده را چتل ميچند.

يك گوز يك خانه را گنده ميكند.

يك لحظه آب است يك لحظه آتش.
 يك نه و صد آسان.
 يك مرد را يك كلمه ويك زن را يك كتاب.
 يك مثال خوب بهترين اندرز است.
 يكي گفت مه غلامت ديگري فكر كند كه مه چند خریده ام.

گفتارها

آبیکه آبرو ببرد در گلو مریز - از دیده خون بریز ولي آبرو مریز.
 آتش از خانه همسایه درویش مه خواه -
 آنچه برون او میگذرد درد دل است.
 احترام قواعد مکتب واجب آمد به پیش اهل ادب.
 احتیاج که دق الباب کرد عشق از دریچه فرار میکند.
 آدم کشتن آسان اما ترس خدا لازم .
 آدمی زاده به شود به کمال - نه به تسبیح مال و منال.
 از آرزوی انجام کار شروع به عمل آن بهتر است.
 از باریک الله قبای کس رنگین نمی شود.
 از بزرگان نصیحت از خوردان عمل .
 از پای تشنه چه سیر سفر آید و از دست گرسنه چه خیر .

از دوزخیان بپرس که اعراف بهشت است.
 از سگ وفا از زن جفا.
 از ظالم نام بد می ماند و از عادل نام نیکو.
 از کنار برو تا در چاله نیفتی.
 از کوزه همان بیرون طراود که در او است.
 آزموده را باز آزمودن خطا است.
 اسب تازی دو تک رود به شکار شتر آهسته میرود شب روز.
 اسب وزن و شمشیر وفا ندارد.
 آسوده کسی است که خر ندارد - از کا وجوش خبر نددارد.
 اسیر که از بند خلاص شود به از امیری که در بند بیفتد.
 اعتبار زمانه تشهیر است - معتبر خر سوار را ماند.
 اگر به تفکر و اندیشه خود بیدارنشوی پندار کسی بیدارت
 نخواهد کرد.
 اگر حنظل خوری از دست خوش روی به از شیرینی خوری از
 دست بد روی.
 آنقدر که دانا از نادان نفرت دارد - نادان از دانا وحشت.
 آنکه زاهد است نمی ستاند و آنکه می ستاند زاهد نیست.
 با مجرمین شفقت مکن و بی گناه را میا زار.
 باناکس معامله با خویش دشمنی است.
 بد بخت کسی که رفت و هشت.

برضعیفان رحمت کن تا از دشمنان رحمت نبینی.

بر عجز دشمن فریب مخور که اگر روزی قادر شود بر تو نه
بخشاید.

به حيله گر نباید اعتماد کرد.

به غوغو سگ برو و به روشنی چراغ نه.

به مردن دشمنان شادی مکن که ترا هم مرگ در قفا است.

به نرمی بر آید زسوراخ مار درشتی و سختی نباید بکار.

پاک لیت نشود عاقبتکارش بد پنبه کهنه شود کاغذ مصحف
گردد.

پایه به پایه باید رفت سوي بام.

پیکان از جراحت بیرون آید ولی آزار در دل بماند.

تا توانی درون کس مه خراش - کاندترین راه خاها باشد.

جنت زیر پای مادران است.

چشم سبز و رنگ سرخ و موی زرد - این چنین کس باکسی یاری

نکرد.

چیزیکه منع نیست اجازه است.

چیزیکه انسان کار میکند همان قدر اجرت می برد .

چو فردا رسد فکر فردا کنیم.

چون چراغان در شب مهتاب بیجا سوختیم.

حاجی تو نیستی - شتر است - از برای آنکه - بیچاره بار

میبرد خار می خورد.

حاصل عمر بالاخره مرگ است.

حب الوطن من الإيمان.

جسد آتشی است که اگر زیانه کشید ایمان را هم می سوزاند.

خبری که دانی دل می آزارد بگذار تا دیگران بر زبان آرند.

خدا از ما نگرود بنده که گشت پروا ندارد.

خداوند دانا و بینای عالمیان است.

خداوند مدد کار بنده های خود است.

خشم بیش از حد وحشت آور است.

خطا از انسان عفو از خداوند.

خودش اگر دروغ بگوید سیماش نمی گوید.

خوردن از برای زندگی است نه زندگی از برای خوردن.

خوش بخت کسی که گشت و خورد.

در جوانی توبه کردن خصلت پیغامبری است.

در هر فکر و عمل جای نیکو شدن باقی است.

در صحبت وحشی باش که با هر کس و نا اهل نیا میزی.

دستت تا لندن خلاص

دست بدستش نمی رسد.

دستش در جیبش نمی رسد.

دشمن اگر قوی است نگبان قوی تر است.

دنیا جای آزمایش است .

دنیا کشت آخرت است.

دل دوستان آزدن - مراد دشمنان بر آوردن.

دوران باخبر و نزدیکان بی بصر.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست.

دوت آن باشد که گوید عیب دوست در پیش دوست.

دوکس مرد و حسد برد: یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه

دانست و نکرد.

دوکس دشمن مردم است شاه بی حلم و زاهد بی عمل.

دیروز قطره آبی و فردا مشت خاکی.

رقمی سرخود به نادانی زدی - که نادان را به صحبت بر گزیدی.

زنده و جاوید ماند هر که نیکو نام زیست.

سرگرم را باید پیش ازان برید که گوسفندان را درید.

سگ خواب برده را نباید بیدار کرد.

ستم گر را باید به شمشیر ادب کرد.

سحر خیز باش تا کامرو باشی.

سنگین دل است آنکه به ظاهر ملایم است.

سیاست پدر و مادر ندارد.

شاخ پر میوه نهد سر به زمین.

شتر ازان قدر دارد که خار میخورد و بار میبرد.

شروع آسان است اما مقامت هنر است.

شکر نعت نعمت افزون کفر نعمت از گفت بیرون کند.

شمشیر علی در نیام بهتر.

شیشه آخ و داخ است.

شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است.

شیشه های شگسته را نشسته و پطره میکند.

شیطان را گفتند خاک میخوری گفت اگر روغن داشته باشد.

شیطان که پیر شد می خواهد راهبه شود.

دوستان پوستون پرکن و دشمنان در پوست

دوست پوشاند همیشه عیب دوست

صیاد نه هر روز شکاری ببرد شاید که یکی روز پلنگ بدرد

صحبت ها و باز دیده های کوتاه دوستی و محبت را اضافه تر می

سازد.

صحبت نعمت بزرگ است.

طوری که سوال است همان قسم جواب است.

طوق ازین همه بر گردن خر می بینم

این چه شور است که در دور قمر می بینم - همه افاق پر از فتنه

و شرمی بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان - طوق ازین همه بر گردن

خر می بینم.

آدمیت نه به ریش است نه به نطق ونه به جان - طوطی هم نطق
 بز هم ریش خر هم جان دارد.

عفو کردن ظالمان جور است بر پیچاره گان.

عقل اولین قدم برای بهتر ساختن است.

علاج حریص خاک گور است.

علم از برای دین است نه برای دنیا.

عدل بی اندازه بی عدالتی است.

غم فردا را نباید امروز خورد.

غیبت گناه را زیاد میکند.

فقر بدترین مهمان است.

فقر خیلی درد آور است.

فقط نافشه بوبیش به پیسه بریده باشد (گفتار).

فقط پدرش را کشته باشد.

فقط سرش جاله می بارد.

فقط سرما سرکه برات آورده.

فقط سیمیان می ریشه.

فرصت تنگ است.

وشتاب عمر بی درنگ.

قناعت توان گر کند مرد را - خبر کن حریص جهان گرد را.

کرم بین و لطف خداوند گار کند بنده کرد است و شرمسار.

کسیکه بسیار تردید میکند می بازد.
 گام بزن گام زن منزل ما دور نیست.
 گاوان و خران بار بردار بهتر ز آدمیان مردم آزار.
 گرز برابر زور پهلوان است.
 گرد انگور و آب آفتاوه جگر شیر می کند پاره.
 گرسنه خوابیدن بهتر است تا به چرت قرض بر خواستن.
 گریختن بجا پیروز مندی است.
 گنج پنهان شده و یا دفن شده دیگر برای کسی ارزش ندارد.
 لذت دنیا نمی ارزد به تلخی های مرگ.
 ما از برای وصل کردن آمدیم نه از برای فصل کردن
 ماهی بی اجل در خشکه نمیرود.
 مزد برابر کار است.
 مسلمان برادر مسلمان.
 مطاعی است که به دو جو نمی ارزد
 منتقم حقیقی خداوند است.
 میانه روی بهترین کارها است.
 ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس.
 نرخ بالا کن که ارزانی هنوز.
 نمک شور است به زخم تازه ننداز
 نه همین لباس زیباست نشان آدمیت.

جملات

آب هاي آرام عميق تر اند.
 احترام يك جانبه دوام ندارد.
 احتياج وشكم گرسنه قانون را نمي شناسد.
 احتياط با عشق بيگانه است.
 احمق وپولش زود از هم جدا مي شود
 ازروي مقدس چاره كار نيست.
 از خود پول کرده سودش شيرين تر است.
 از خوگ بودن کرده خوگ داشتن بهتر است.
 از روي کينه کينه خيزد واز روي مهر مهر
 از سگ مرده نبايد تر سيد
 از يك کلمه خورد مي شود جنجالي برپاشد.
 از هر باغ گلي واز هر چمن سمني (صنمي)
 از مفت کرده قيمت تر هيچ چيز نيست.
 از نصف ضرر بر گشتن منفعت است.
 اسپ خوب لزوم به قمچين ندارد.

اسپ دایم از سوار کار خود باهوش تر است.

از گهواره تا گور

انسان باید بسازد و بسوزد.

انسان باید اول سر در گریبان خود کند

بادی را چه می بینی کش را بین

باید بعضی کارها را به امید خدا رها کرد.

بسی مرادها که در حین نا مراد می آید.

بگزار که من تعریف را بکنم.

بگیر و ببند و بدست من پهلوانش بده.

بوریا باف گرچه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر.

به خدا اگر ارزش را رستم داشته باشد.

به زور هیچ کار نشده.

پامیش را پام کرد درازیش را دراز

پوقانه روی آب واری است

پوقانه که هم بسیار پف کنی می ترقد.

پول بسیار مراقبت بسیار

پول مشکل کشا است.

پول سر کار تب دارد و مرگ نه.

تا که نبینمش یادم کی می آید.

تسبیح فرسوده مارا کی مس گیرد گرد.

تلك وترازو یش کرد
 تمام در یاها و آب ها آخر در بحر می ریزد.
 تو چه دیگر ملک هستی.
 جاغرش را کی دارد.
 جاله فقط سرش می بارد.
 جان به جانان بخشید.
 جائیکه دروغ نیافت اگر راست بگوید.
 جلاب واری است.
 جلاد وقت خود است.
 چشم بد دور
 چشم هایش فقط آلو بالو می پالد.
 خدا به یک حال است جهان به یک حال نمی ماند.
 جیب یار در غار است.
 چاره سازی چاره اش را کرد
 چراغ زندگی ام شام مرگ روشن شد.
 چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد.
 چار تگ ها جمع شده اند.
 چهار شش آمده
 چهار طرفش قبله.
 چي خورده که حل کرده نمی تواند.

حاطم طایبی گشته .

خاده رنگ ریز واری دراز رفته اما عقل هیچ
خار بغل است.

خازن دوزخ واری است.

خدا بکسی که داد داد .

خاصیت آب را دارد (آب صفت است)
خاطره خواه دارد .

خال چینی هایش کم چیده شده .
خپک زیر بوریا .

خداوند مراد شکمش را داد .

خداوند یار غریب ها است .

خس سر آب واری است .

خشتک خود را در سر خود بسته کرده است .

خلطه را کلان دوخته است .

خود را در آب و آتش میزند .

خوشحال خان دوش آب دل .

حشتک چرمی پوشیده است .

جائیکه دیده بده زن دستش بگیر کردن بزن

(جائیکه دیده پیره زن) .

داستان داستان سر منگسک است .

در آب کلان انسان ماهي کلان مي گيرد.
 دردم تيغش هنوز برابر نه شده ني.
 درخت هاي سر کوه را کي شانده است.
 در کاسه گدائي نشسته است.
 در کلاه رفيق خود خوب پر زده است.
 دل از دل خانه اش کشيد .
 دل را به در يا زده .
 دل اش خايه حلاج واري کشال است.
 دل شير را مگر در دلش بسته کني.
 دل و درونش در گرفته .
 دم خود را بسيار با لا با لا ميکند.
 رنگ رنگ همه يك رنگ.
 دو پيسه بيش.
 دويي واري ميزنه که به من چه.
 دودل که يکي شود جدايش کي کند.
 دنيا به کام ابله ها است.
 دهننت را بخير واز کن.
 ده به دنيا صد به آخرت.
 دنيا همه هيچ و کار دنيا همه هيچ.
 دنيا به سگي ده که پايست نگیرد.

رفیق از پهلوی چپ خسته.
 رمه گوسفند واری یکی پشت دیگر روان اند.
 رکز کار را پیدا کرده.
 رنگ برد و رنگ آورد.
 روباه بود اما در تلك بند ماند.
 روباه ماده واری است.
 روباه واری موقع می پالد.
 ریگ باز زیر دندان اش آمده.
 زیر بنایش خراب است.
 سر سر پلوان می گردد.
 سر شیطان را خاریده.
 سر کیسه را نوشل کرده.
 سر کله اش در هر جا پیدا است.
 سفر عشق خطر دارد و ماهم سفری.
 ساعت برای نادان ناهم است. هوشیار وقت خود را خودش می
 فهمد.
 سال ها کولو رش در پشتش است.
 سائقه چشم است هیچ گپ را قبول نمی کند.
 ستاره خود را شناخته.
 سخت زن دیر کش.

سخن را به اندازه ذهنت بگو.

سایه وار به دنبالش است.

سر بریده صدا ندارد.

سر خود را زیر ریگ کرده بخیالش که کس او را نمی بیند.

سرش خوب شیر مالیده.

سر به صحرا زده تا خدا چه میکند.

سر پیاز کون پیاز چندیکه ملك.

سر به هوا روان است.

سرش پیش من و پایش پیش دیگری.

سرش خوب کلاه گذاشته.

سر کل را چپه می مالد.

سوته بالا دو کار ده.

سوته پرداخت آدم است.

سوال پیچش کرده.

سود خور از در وازه اش معلوم است.

سوداي يك روز و دو روز نیست.

سیب از تنه درخت خود دور نمی افتد.

شاخ برنتی است گپ کی قبول می کند.

شاخ جوانی اش شکست.

شاخه بی حاصل است.

شاشه اش از ترس آب شد.
 شاطوي شيطان واری است.
 شب گم روز پیدا.
 شتر به دانگي است.
 شتر در دهن در وازه اش خوابیده است.
 شتر واری در خواب فکر میکند.
 شتر واري کینه دل است.
 شتر واري خود را در يك پهلوانداخته.
 شيخ سست است.
 شداد وقت خود است.
 شله گوي مرغ واري است.
 صائقه سرش باریده است.
 صد دل را يك دل کرده.
 صياد بي روزي در دجله ماهي مي گیرد.
 طاقتش آخر طاق شد.
 طومار با با آدم صفي الله را کشید.
 ظاهر کارش خو خوب است باطنش را خدا میداند.
 عطابش به لقایش.
 علم شيطان را پاس کرده.
 غاز بغرا ارزش جور کرده.

غارت گر دلهاشده.
 غار موش مي بالد.
 غال مغالش عالم را گرفته است.
 غريب را خدا زده كه غريب شده .
 غسمال غسمالش كرد .
 غلام حلقه بگوشش شده.
 غضب خدا سرش نازل شده .
 غريب را دل سر گشته به وطن باشد.
 فقط پشك واری قابو میدهد.
 قات پطلونش باز اتو خورده است.
 قاچاقه كي در جانش زده:
 قاف ني واری گشته ديگر چه شود.
 قح هایش باز به طور آمده.
 قانخوزك گلو تان واري است.
 فاش مي گويم واز گفته خود دل شادم.
 فال ايلك را مردم قبول نمي كند.
 فخر فروشي را از حد گذشتاند است.
 فر فرك واری در هر كار چالاك است.
 فقط از سال قاط آمده
 فقط از چاه مي كشد.

فقط پدرش را کشته باشد.
 قسم تر کانش کرد.
 قطه بازی کتاب آرزوی شیطان است.
 قصه اش مفت است.
 قفس دارد و کوک نه.
 قوله سگ را تا سرش نکشد نمی ماند.
 کار کرده و خود را در در کیال کرتا کی زده.
 کاسه ظلم آخر چیه است.
 کالادر جانش گریه میکند.
 کان کبر است.
 کته بمان و کته ببر.
 کدالش در سنگ خورد.
 کریلا سرش جور کرده.
 کس از سر شاشش تیر شده نمی تواند.
 کس گفته نمی تاند بالای چشمش آبرو است.
 کفن کش مرده ها واری است.
 کنده بلوط را هیچ بلا نمی زند.
 کور به کور گفت عصایم در کونت.
 کوچه گشت پاچه لمشت.
 کون خود را پشت این کار پاره کرد.

گاه و بیگاه به هر در مرو.
 گپ نرها گپ است.
 گپ را زخم شادی جور میکند.
 گپ را گپ ها میسازد.
 گر سر آزار داری بهانه بسیار است.
 گرسنه را خواب نمی برد.
 گل بابوته واری است.
 گلیم را از مکه می دزدد کد.
 گنج قارون را یافته.
 گندم در دهنش نم نمی کشد.
 گوز گنده درون هر بنده می بر آید با شادی و خنده.
 گوشت خر خورده.
 گوگگ سر چوبک خود را می سازد.
 گوه خيست کون را دندان کند.
 لاش مرده واری افتیده.
 لام الف لا کلش از ما.
 لباس انسان را می سازد و خیاط لباس را.
 لبها یش پتاسه زده.
 لب چرکش گم شده.
 لب های خود را در خاک می مالد.

لڤك به در وازه اش نماند.
 لالو را نرنجانن او هم پسري دارد.
 لعنت به كار بد شيطان .
 مادرين ديگ نمي جوشيم.
 ماتم فقط سرش باريده.
 ماه كم نما است.
 مغرور جان خود است.
 مفت خود را هميشه ميزند.
 مگر سور اسرافيل بدمد كه كارش سر بيگيرد.
 مگر پدرش از گور بر خيزد همرايش كومك كند.
 موي دماغ شده.
 ميگه منم وتلوار.
 منم نام مه نر چه به من گويي چه به در.
 نابغه وقت خود است.
 ناخون افكار مي پالد.
 نان خود را در خون غطه كرده مي خورد.
 نر ماده سينه.
 نطفه شيطان واري است.
 نفسش را از نفس خانه اش كشيد.
 نقل ميدان خود را ساخته.

نول خود را در خاک پاك مي كند.

نيت و مراد .

وارث كه رسيد مهلتش نده.

و اي وايكش به طور آمده.

وفا گلي است كه در بوستان جنت است.

وقت گوسفند ها آرام اند كه چوپان ها در جنگال.

هر در يا به بحر مي ريزد.

هر جولارا بكار گاه حريز نمي برند.

هر چه كرده خدا كرده.

هر چه خدا دهد.

هر چيز دو روي دارد.

هر جا روي از خار و خس اثري نيست.

هر سرش غم است.

هشت و مشت مي اندازد.

همه مردم يكسان نيستند.

همه در خون خود يار ساجق مي جويد.

هندو را خام داد و مسلمان را پخته.

هندو واري از خون مي ترسد.

هنوز بيخش خوب قايم نشده.

هنوز گاو پايش را لغت نكرده.

هیچ کاری اجباری نیست.

بابه یا به زاری.

يك بزن وده تا بخور.

يكشازن وین.

يك راست وچهل دروغ.

يكی را دو نگفت.

مستحبات

خداوند داد گر توانا است و حاکم مطلق.

دنیا قشنگ و زیبا است به شرطیکه توانگران خدا را فراموش

نکنند و بینوایان را خوش دل و مسرور سازند. آنچه ستمگران

و کاخ نشینان دون فطرت در شکم می ریزند بدون ترحم بر بیچاره

گان هنری است که در منزل حقیق قبر برای دوزخ ذخیره میکنند.

دانشمند کسی است که قدر خود را دانسته باشد.

تنگ است بر کسی که سیر بخواهد و نزدیکان او به فقر و گرسنگی

زندگی کنند.

تمثیت امور توده و جامع از نماز و روزه در پیشگاه خداوند عزیز تر

است معتبرتر.

ذلیل ترین مردم واقوام جهان کسانی اند که کوچه های شان مورد

تاخت و تاز قرار گیرد

افراد ضعیف النفس و پست همیشه عده ئی را محکوم به فنا و نیستی می سازند.

خداوند بندگان ثروت مند را که سپاس نعمت می گذارند ، و دیگران کمک می کنند پیش از فرشتگان دوست دارد . روزگار آشفته برای دزدان اجتماع ، که آب گل آلوده شود ، و ماهی مقصود خود را صید کنند فرصت خوبی است .

طائفه بی وجدان و بی شرف که سبب پریشانی مردم می شوند غالباً از خانواده پست اند و هم اگر جدیداً توان گر و صاحب جلال شده باشند در حقیقت بسیار ناخجیب اند .

دسته ظاهر آراسته و مدعی پرهیز گار مقدس مآب که خود را در جامع مسلمان جلوه داده اما عمل شان تاخت و تاز و غارت گری است دست کمی از شیطان لعین ندارند .

غماز می گذارند برای اینکه عوام و مردم نادان را فریب دهند و خدا دوستی را ادعا می کند تا از خلق استفاده برند .

گفتار نهج البلاغه است که این طائفه به روزمردم چه خواهند آورد و در آن روز خوب آشکار می گردد این مؤمن ظاهر فریب چقدر پست فطرت و منافق بوده اند .

مردم پست و متقلب به صد رنگ بر می گردند ، در عین حال لا و بایی و بی رنگ اند .

هستند کسانی که در نهاد شان آتش کینه و حسد زیانه می کشد
و در ظاهر مهربان و دلسوزی آغاز می کنند .

پدر را می کشند و پسر را نوازش میکنند .

بسیار نرم و آهسته راه می روند اما در حقیقت به جانب فساد
و فتنه گزدم شتاب و دوخته اند.

شیرین گفتار و چرب زیانند اما در عمل بر بندگان صغیر و کبیر
رحم نمی کنند.

مردمانی اند که برای آباد کردن زندگی خود شهر ها را خراب
میکنند.

مردمان خوب با آنها ی که دین را به دنیا برای مقاصد خود
فروخت اند همدست نمی شوند.

خداوند از بخشنندگان راضی است که تا حدود توانایی خود
تهیدستا را دست گیری میکنند.

در مقابل ظلم و ستم به حد توان پنجه نرم کنید.

راستگو در همه جا محبوب و دروغ گو چقدر منفور و مظنون
است.

بر توبه گرگ مردم قطعاً اعتماد نباید کرد.

دانش هر قدر به مردم بخشش و عرضه گردد همان قدر به
معلومات افزوده گردد.

نعمت بزرگ را که خداوند به بندگان عطا میکند عصمت

وعفت است .

آنهائیکه می خواهند دیگران را حقیر و خراب جلوه دهند فقط حسد و بغض را در نهاد پر لعنت و ناپاک خویش تسکین می بخشند.

خداوند لعنت میکند بر تبهکاران و خائنانهایی که برای مردم قیافه های نادرست جور میکنند حال آنکه به هر چه منکرات است آلوده اند و از هر چه معروف است به دور اند.

مردم ریاکار و طایفه ناهنجیب از همه طبقات توده به ویرانی احوال مملکت قوی تر و خیره تر اند پیغمبر خدا گفته که من از مردمان منافق ، دو دل ، دو زبان و دو گفتار بیزارم اعتماد و وثیقه و اطمینان با اوشان نباید کرد.

خشم ملت نمونه از چشم خداوند قهار است فلذا از آن باید ترسید.

ای آنکه از خداوند راز پوشی طمع داری که پرده از اسرار نیندازد توهم پرده از اسرار مردم را نینداز. نیست باد آن یاری که هنگام مقصد نزدیک باشد و هنگام ضرورت دور.

بیتوایی که با وجود غربت برای مردم خدمت می کند بر اشراف و صدر نشانی که مغروریت دارند رحمان دارد.

بزرگ ترین عامل دزدی و خیانت ، فقر و غربت است در يك

جامعه عدم اطمینان بر بقای حکومت است.

کودکان خورد سال که در حساس ترین سنین عمر پرستار را از دست می دهند نونهالان که در آغاز رشتن بی باغبان می مانند و پزمرده و ناتوان می شوند پدری جز صکوت وقت ندارد . وای اگر صکوت نباشد و میدانید چه درجه دارند آنهاستیکه حکومت را خراب می کنند درجه پایان تر از شیطان اند.

عهد نامه محترم است هر وقت بسته شد باید تجلیل و احترام گردد و چه شرم آور است که بت پرستان به عهد خود وفا کنند و خدا شنا سان که خود را به تعلیمات گرامی قرآن مجید و پیغمبر محبوب آراسته نشان داده فریب کار و دروغ گویلوه نمایند . کسیکه به عهد خود وفا نکند محکوم به انقراض و فنا و بزهکار و روسیا خواهد بود .

هیچ ستم به قدر خونی که به نا سزا به خاک ریخته شود به نزد خداوند بزرگ و خشم آور نیست .

در هر کاری که دچار تردید شدی بیدرنگ قدم واپس گذار و به تهور و خیره سری بکار اقدام مکن .

از آنچه نمیدانی لب قرویند (بهتر آنست که نگویی چو ندانی سخنی را نا گفته سخن بود از گفته رسوا .

این دون فطرتان هم چون سگان مردار خوار ، به هم افتند توانا و ناتوان را نابود کنند ، که از تهی دستی لقمه بربایند نعمت های

آنها را جمع و در یکجا و صد جای دیگر خالی کنند ، کسانی
اند که چشم دارند اما بینا نیستند ، گوش دارند اما شنوا
نیستند ، ندای وجدان را درک نمی کنند ، وقتی بحال آیند که
مرگ گلوی شان را گرفته باشد.

(این دغل دوستان که می بینی - مگس‌اند گرد شیرینی)
تا از صمیمیت کسی اطمینان حاصل نکردی ای هر گز گوش به
پند او فرا مدار.

آن چنان با خویشان معامله کن که گویی تو بنده آنان باشی این
خصلت شریف ویژه راد مردان و اشراف است.

اگر روزی ستم کار به تو ستم کند رنجه مباش پنداشت ستم گر که
جفا بر ما کرد - بر گردن او بماند و برما بگذشت

هرزه گرد و هوش ران ، که با دو چشم بینا هم چون کوران اند پس
به گرد آنها نه گرد.

آنکه از میهن دور است غریب نیست ، غریب آنست که دوست
ندارد.

کسیکه به کفاف خویش قناعت کند همواره آسوده و بی خیال
است.

تو آنکس را که در میدان نبرد با شمشیر با تو مقابله کند ،
دشمن میدان ، بلکه دشمن آنست که ، حرمت ترا نا چیز انگارد
و ترا به رایگان بفروشد.

اگر از نادان بریدی مطمئن باش که با دانا پیوستی.

فساد شاه فساد رعیت است.

تا میتوانی با زنان مشوره مکن زیرا مغز آنها چون پیکر شان لطیف است و سست.

زنان را از گشت و گداز ممانعت مکن ولی کسانی را که در حرم سرا جا میدهی بدقت آزمایش کن.

سر افکنندگان و خجالت زده های وجدانی ، که تاریخ خویش را به ننگ و رسوائی باز میگذارند .

محبت و نیکو کاری بهشت وید بینی و کینه توزی دوزخ است نباید بهشت را به دوزخ فروخت.

بگذارید و بگذرید ببینید و دل نبندید چشم اندازید و دل نبازید که دیر یا زود باید گذاشت و گذشت.

میراث سر شار تر از علم و هنر نیست ، و جمال دل که جمال دل آرا تر و دلریا تر از ادب ندیده باشید.

تعجب میکنم بر آدمی که به اندک دانش - جهان گرد سخن آراء همی خود را آگاه تر ، و بینا تر و دشوار تر باخبر تر بشمارد.

و تعجب اینکه بر خویشان هم ببالد.

هر که بیشتر بتر سد سخت تر به شکست دوچار شود و هر که شرمنده تر باشد از خوشبختی های بی بهره ماند .

بروید دستی برد ل های درد مندان ، و سر های بی سامان

بگذارید تا از سنگینی گناهان خویش بکاهید.

آنچه را که به فکر خود و اندیشه و فکر خود پنهان دارید خواه ناخواه از خطوط چهره و رنگ پیشانی و آهنگ سخنان خویش آشکار خواهید ساخت. پس بهتر است آنچه هستید باشید.

این ما هستیم که به سوی مرگ میرویم و از طرفی مرگ به سوی ما می آید، خوش بخت باش ای مسلمان کامل که چقدر به شتاب به دیدار خداوند نایل می شوی.

از نا کسان سیر شدن بهراسید زیرا آنها انسانیت شرافت خدا ترسی وطن پرستی، مردم داری و بالاخره همه کس و همه چیز را فرا موش کنند.

آن گزدمی که نیش می زند ولی نیش او لذت نوش می بخشد زن است.

روشن ترین نشانه نادانی تعدی و ظلم بیش از حد اعتدال است زیرا نادان یا افراط کند یا تفریط روادارد و هرگز به موازنه نرود.

هر چه آفریدگار را بزرگ تر بشمارید بهمان تناسب آفریدگان را کوچک خواهید دید.

در میان ازم سفره بزم دشوار و ناممکن است در غیر آن برسوائی کشاند.

دوستی را که با دشمن تو پیوندت دوست مگیر.

بادوستان به نظر کودکانه ننگرید زیرا این رشته هم رشته خویشاوندی است به این تفاوت که عوض خون ها جان ها را به هم اتصال داده است.

وای ازین مردم که خورد سالان شان قدر کلام ندانند و توانگران شان دست افتادگان نگیرند. آن برادر که ترا به تکلف اندازد و از تو توقع بیهوده دارد بدترین برادران است.

آنکه خلق اش خویتر است ایمانش خویتر است. بر آنکس که در زمین ات رحمت کن تا آنکه در آسمان است ترا رحمت کند.

از آرزوی خوبی کردن انجام دادن خوبی بهتر است. دانشمند ترین مردم کسی که جمع کند دانش مردم را با دانش خود.

قرض کمتر آزاد زندگي کن.

بهترین بخشش عطر است که وزنش سبك و بویش زیاد است.

بسیار تر دوزخیان مردان بی زن و زنان بی شوهر اند.

کار کم با علمیت بسیار است و کار بسیار به نادانی و ناهمهی کم.

با بزرگان براه روزی دیده میدوزد ، و لختگر براه لعنت.

زیر هر موی جنابتی است پس تر کنید و پوست بدن را پاک سازید.



پایان کار را نگرستن نیمه زندگی است.

بهترین دوست شما کسی است که عیبهایی شمارا برای شما هدیه می فرستد.

بهترین جوانان ما جوانانی است که در جامه پیران باشد و بدترین پیران شما پیری است که در جامه جوانان باشد.

بهترین زنان شما آن است که هر گاه جامه خود را بکند شرم را با آن بکند و هر گاه آنرا بپوشد شرم را با آن بپوشد.
چقدر عزیزیکه خلقتش او را خوار گرداند و بسی خواری که خلقتش او را عزیز گرداند.

شخص خوب خبر خوش آرد و شخص بد خبر بد.

موی خوب جامه خد است او را خوب نگهدارید و گرامی دارید.

صدقه بر خویشاوندان صدقه وصله باشد.

با خویشان پیوستن عمر را افزون میگرداند ، اگر چه اهل آن از خوبان نباشند.

دوصدا است که خداوند آنها را دشمن میداند در هنگام مصیبت شیون و در هنگام نعمت نغمه سرائی.

مهمان را دوشب میثوازند و شب سوم در شماره خانواده است هر چه را که دست وس باشد بخورد.

آنکس که بخورد و شکر گوید بر تر است از آن که روزه بدارد و خاموش باشد.

دانشمند در میان نادانان همچو زنده در میان مردگان باشد.

دلش اساس هر چیز است و بیدانش اساس هر شری.

برتو باد که بسیار خاموش باشی شیطان از تو دور دور گردد هم کمک بر دینت گردد.

فتنه زبان از ضربه شمشیر سخت تر است.

علم در بند کینه (کسی پرسید چه گونه باشد در بند کردن گفت بنویسد: خنده بسیار ایمان را از لوح دل پاک می کند.

بدست خویشتن چیزی مخواه پس اگر چیزی ترا رسید آنرا بپذیر.

شکرانه خدا ی را نکرده است آنکس که شکرانه مردم را نکند.

بانیاز مندی خویشان بدیگران صدقه دادن نشاید.

دلها را به بسیار خوردن و بسیار نوشیدن نه میرانید زیرا دل

همچو کشتی وحدت خداوند باشد که چون بارش زیاد گردد غرق

شود.

هیچ مردی بازنی تنها نشیند جز اینکه سومین آنها شیطان باشد.

آنکس که امانت دار نیست ایمان دار نیست.

سائل را حقی است ولو بر اسپه سوار باشد.

منافق از سه صفت شناخته می شود: از دروغ گوئی و خلاف وعده

و خانت به امانت.

يك زره نيكو كاري خردمند بهتر و بر تر باشد از هزار سال جهاد

نادان. «لمثقال ذرة من المن الغاقل افضل من جهاد الجاهل الفعام

اگر غیر از خدا سجده بکس جایز می بود سجده کردن زن به شوهر می بود.

پیغمبر خدا می فرماید : از ما نیست آن کس که با مسلمانان مکر کند.

تملق و چاپلوسی شایسته نیست در طلب علم.

آنکس که به شما نیکی کرد او را پاداش دهید اگر پاداش را نیابید بر و ثنا گوئید چه ثنا گفتن هم پا داش نیکی است.

هدیه خداوند بر مؤمن همان فقیری است که او بر در خانه چیزی در خواست میکند.

هدیه ها روزی خداوند است پس کسیکه به شما چیزی هدیه میکند بپذیرید.

تنهائی از همنشین بد بهتر است و همنشین خوب از تنهائی بهتر.

کتابفروشی خاور
پونہور ستری تاون سامی تاون
غریب آباد روہ پشاور
تلفون 4708

دانش کتابخانه دهکي نعلبندي پشاور